دور الخامس
دور الفوق

كتاب تحاف كوادب الهادية
نعلسو ٩

٢ يا صر

٨٥

قد وقف هذه النسخة الجليلة سلطاننا الاعظم والخاقان المعظم
مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان
ابن السلطان السلطان الغازي محمود خان اعلى الله تعالى
وقفا صحيحا شرعيا لمن طالع وتلى كتبه الشيخ احمد
بالبر والحسنى حرره الفقير
المفتش باوقاف الحرمين الشريفين
غفر لهما

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب ترجمان قرآنست وترجمان تعریب ترزفانست ودر وی
سه لغتست تَرجمان وتُرجمان وتَرْجمان اَلتَّرْجُمَةُ تفسیر
کردن زبانی بزبانی دیگر اَلعَوْذُ وَالعِیاذُ وَاللَّوْذُ و
اللِّیاذُ پناه گرفتن بکسی یا بچیزی یا بجائی اَعُوذُ پناه میگیرم من
بِاللهِ بخدای مِنَ از الشَّیطانِ دیو اَلشَّیاطِینُ جماعة

الرجم

الرَّجیمِ رانده ونفرین کرده اَلاِسْمُ نام اَلاَسْماءُ
جماعة اَللهُ وَالاِلٰهُ خدای سزای پرستش الرَّحمٰنُ بسیار
بخشاینده الرَّحیم آمرزنده **سورة الفاتحة**
اَلحَمْدُ ستودن وسپاس وستائش الرَّبُّ پروردگار
العالَمُ این جهان وآن جهان وهرچه آفریده است اندران
العالَمُون جماعة المالِكُ خداوند المِلْكُ خداوند چیزی
شدن المَلِكُ والمَلیكُ پادشاه المُلْكُ پادشاهی وپادشاه
شدن الیَوْمُ روز الاَیّامُ جماعة الدِّینُ جزا دادن
اِیّاكَ ترا العِبادَةُ پرستیدن الاِستِعانَةُ یاری

خواستن الهُدی والهدایة راه نمودن الصراط و
السراط والزراط راه الاستقامة راست شدن
الذی آن مرد اللذان آن دو مرد الذین جماعة مردان التی
آن زن اللتان آن دو زن اللاتی واللواتی واللائی
جماعة زنان الانعام نعمت دادن علی بر هو آن مرد هما
ایشان دو مرد هم ایشان جماعة مردان هی آن زن هما
آن دو زن هن آن جماعة زنان غیر جز الغضب خشم گرفتن
لا نه الضلال والضلالة گمراه شدن آمین وآمین چنین باد
سورة البقرة الم ای انا الله اعلم منم خدای که میدانم

ذلک

ذلک آن الکتاب نوشته الریب شک و بشک
افکندن فی در الاتقاء پرهیزیدن الایمان گرویدن و ایمن
گردانیدن الغیب ناپیدا الاقامة برپای داشتن چیزی
وبران مداومت نمودن الصلوة نماز و دعا و درود ما
چه ما آنچه ما نه الرزق روزی دادن و روزی الانفاق
نفقه کردن الانزال فرو فرستادن الیک بتو قبلک
پیش از تو الآخرة آن سرای الایقان یقین داشتن چنانکه هیچ
گمان نماند اولئک آن گروه مردان الافلاح رستن از مکروه
و فیروزی یافتن ان وان بدرستی الکفر ناگرویدن سواء

یکسانست اَلاِسْتِوَاءُ یکسان شدن اَلاِنْذَارُ بیم کردن
اَلْخَتْمُ مهر کردن اَلْقَلْبُ دل اَلْقُلُوبُ جماعه السَّمْعُ
شنوائی الاَسْمَاعُ جماعة الْبَصَرُ بینائی الاَبْصَارُ
جماعة الْغِشَاوَةُ پوشش اَلْعَذَابُ شکنجه اَلْعَظِیمُ
بزرک اَلنَّاسُ والاُنَاسُ وَالاِنْسُ مردمان الاِنْسَانُ
مردم اَلْقَوْلُ کفتن وکفتار الاَخِرُ بازپسین اَلْمُخَادَعَةُ وَ
الْخِدَاعُ بکدیکر را فریفتن الْخَدْعُ وَالْخَدِیعَةُ کسی را فریفتن
النَّفْسُ تن وجان وخون الشِّعْرُ دانستن اَلْمَرَضُ بیماری
وبیمار شدن الزَّیْدُ والزِّیَادَةُ افزون کردن وافزون شدن

الالیم

اَلاَلِیمُ دردناک اَلْکَوْنُ وَالْکَیْنُونَةُ بودن اَلْکِذْبُ
وَالْکِذَبُ دروغ کفتن اِذْ وَاِذَا چون الاِفْسَادُ تباه
کردن اَلاَرْضُ زمین اَلاِصْلاحُ باصلاح آوردن الا
بدان واکاه باش السَّفِیهُ بی خرد السُّفَهَاءُ جماعت
اَلْعِلْمُ دانستن اللِّقَاءُ دیدن ورسیدن الْخَلاءُ وَ
اَلْخُلُوُّ خالی شدن وبکدشتن مَعَ با مَعَکُمْ باشما الاِسْتِهْزَاءُ
افسوس داشتن اَلْمَدُّ کشیدن وافزون کردن اَلطُّغْیَانُ
ازحد درکدشتن الْعَمَهُ سرکشته شدن الاِشْتِرَاءُ خریدن و
فروختن الرِّبْحُ سود وسود کردن التِّجْرُ وَالتِّجَارَةُ بازرکانی

کردن الاهتداء راه راست یافتن المثل داستان
الاستیقاد آتش افروختن النار آتش الاضاءة روشن
کردن وروشن شدن حوله گرداگرد الذهاب رفتن
النور روشنائی ذهب الله بنورهم ببرد خدا روشنائی
ایشان را الترک رها کردن الظلمة تاریکی الظلمات جماعت
الابصار دیدن الصمم کری الاصم کر الصم جماعت
البکم گنگی الابکم گنگ البکم جماعه العمی کوری الاعمی کور
العمی جماعه الرجوع والرجعی والمرجع بازگشتن الرجع
بازگردانیدن الصیب باران بپای السماء آسمان

الرعد

الرعد بانگ ابر البرق آتش الجعل کردن وگردانیدن
الاصبع انگشت الاصابع جماعه الاذن گوش الاذان
جماعه الصاعقة پارهٔ آتش هلاک کننده که از آسمان فرود آید
یا بانگ سخت ابر الصواعق جماعت الحذر ترسیدن الموت
مرگ ومردن الاحاطة گرداگرد درآمدن ودانستن الکود
والمکادة نزدیک شدن بکاری از برای شروع کردن الخطف
ربودن کلما هربار کل همه المشی رفتن الاظلام تاریک
شدن وتاریک گردانیدن القیام ایستادن وبرخاستن
ان ولو اگر المشیئة خواستن الشیء چیز القدیر

توانا القُدرَةُ توانائی وتوانا شدن یا اَیُّهَا النّاسُ ای مردمان
الخَلقُ آفریدن واندازه کردن ودروغ گفتن الفِرَاشُ بستر
اَلبِنَاءُ بنا کرده شده چون خیمه وخانه بنا کردن الماءُ آب المیاهُ
جماعة الاِخرَاجُ بیرون آوردن الثَّمَرَةُ میوه الثَّمَرَاتُ
جماعة النِّدُّ همتا الاَندَادُ جماعت التَّنزِیلُ فرو فرستادن
وپراکنده کردن العَبدُ بنده الاِتیَانُ آمدن السُّورَةُ
پاره از قرآن فَأتُوا بِسُورَةٍ پس بیاورید سورتی المِثلُ مانند
الدُّعَاءُ خواندن الشَّهِیدُ گواه وحاضر گشته درراه خدای
تعالی الشُّهَدَاءُ جماعت دُونَ جز الصِّدقُ راست گفتن

وراست کردن وعده الفِعلُ کارکردن الفِعلُ کار الاَفعَالُ
جماعت الوَقُودُ آتش افروزه الوُقُودُ آتش افروخته شدن
الحِجَارَةُ سنگها الحَجَرُ سنگ الاِعدَادُ آماده کردن التَّبشِیرُ
مژده دادن العَمَلُ کارکردن وکار الصَّلاحُ والصُّلُوحُ
نیک شدن الجَنَّةُ بهشت وبوستان الجَنَّاتُ جماعت
الجَریُ والجَرَیَانُ رفتن آب تَحتَ زیر النَّهرُ جوی الاَنهَارُ
جماعت التَّشَابُهُ بیکدیگر مانند شدن الزَّوجُ زن وشوهر وجفت
وگونه الاَزوَاجُ جماعت التَّطهِیرُ پاک کردن الخُلُودُ
جاوید شدن الاِستِحیَاءُ شرم داشتن وزنده گذاشتن الضَّربُ

زدن و رفتن و بدید کردن البعوضة پشه فوق زبر الحق
درست الارادة خواستن الاضلال گمراه کردن
الکثرة بسیار شدن الکثیر بسیار الفسق والفسوق
از فرمان بیرون آمدن النقض عهد شکستن العهد
پیمان و زنهار و وصیت کردن بعد پس المیثاق عهد استوار
و آنچه عهد را بآن استوار کنند چون سوگند و مانند آن القطع بریدن
الامر فرمودن و کار و فرمان الوصل والصلة پیوستن
الخسر والخسران زیان کار شدن کیف چگونه المیت
والمیت مرده الاموات والموتی جماعت الاحیاء

الزه

زنده کردن الاماتة میرانیدن الجمیع همه الاستواء راست
و قصد چیزی کردن التسویة راست کردن و راست شدن
السبع والسبعة هفت السموات آسمانها العلیم
نیک دانا الملک فرشته الملائکة جماعت الخلیفة
آنکه بجای دیگری ایستد السفک خون ریختن الدم خون
الدماء جماعت التسبیح خدا را بپاکی یاد کردن التقدیس
بپاکی صفت کردن التعلیم آموزانیدن آدم پدر آدمیان
العرض عرضه کردن الانباء خبر دادن سبحانک پاکی و
دوری از همه عیبها انت تو مذکر انتما شما دو مذکر انتم

جماعت أَنتِ تو مونث أَنتُمَا شما دو مونث أَنتُنَّ جماعت
الحَکِیمُ درست کار و درست گفتار الإِبدَاءُ آشکار کردن
الکَتمُ والکِتمَانُ پوشیدن راز و پنهان کردن چیزی السُّجُودُ
سر بر زمین نهادن إِبلِیسُ پدر دیوان الإِبَاءُ سر باز زدن
الاِستِکبَارُ گردن کشی کردن السُّکُونُ آرمیدن الأَکلُ
خوردن الرَّغَدُ فراخ عیش شدن حَیثُ آنجا القُربَانُ نزدیک
چیزی شدن الشَّجَرَةُ درخت الأَشجَارُ جماعت الظُّلمُ ستم
کردن الإِزلَالُ لغزانیدن الإِزَالَةُ دور کردن الهُبُوطُ
فرود آمدن البَعضُ پاره العَدُوُّ دشمن الاِستِقرَارُ

آرام

آرام گرفتن المَتَاعُ برخورداری الحِینُ هنگام التَّلَقِّی چیزی
از کسی گرفتن و پیش باز شدن الکَلِمَةُ سخن الکَلِمَاتُ جماعت
التَّوبُ والتَّوبَةُ والمَتَابُ از گناه بازگشتن و توبه قبول کردن
التَّبَعُ والتَّبَاعَةُ پیروی کردن الخَوفُ والمَخَافَةُ ترسیدن
الحَزَنُ والحُزنُ اندوهگین شدن التَّکذِیبُ بدروغ زن داشتن
الآیَةُ نشان الآیَاتُ جماعت إِسرَائِیلُ یعقوب پیغمبر الذِّکرُ
والذِّکرَی یاد کردن النِّعمَةُ نیکوی الإِیفَاءُ وفا
کردن و تمام کردن الرَّهبَةُ والرَّهَبُ والرُّهبُ ترسیدن
التَّصدِیقُ راست گوی شدن الأَوَّلُ نخستین الثَّمَنُ بها

القليل اندك القلة اندك شدن اللبس پوشانيدن چيزی
يا آميختن چيزی ديگر بوی الباطل نادرست الايتاء دادن الزكوة
آنچه فريضه است دادن آن ازمال الركوع پشت خم دادن البر
والمبرة نيكوئی كردن وراست شدن النسيان فراموش كردن
التلاوة خواندن العقل دريافتن وخردمند شدن الصبر
شكيبائی كردن الكبيرة گران ودشوار الخشوع فروتنی
كردن الظن گمان بردن وبدرستی دانستن الملاقاة واللقاء
كسی را ديدن وبچيزی رسيدن التفضيل فضلت دادن الجزاء
گزاردن حق اركسی وپاداش دادن القبول پذيرفتن الشفاعة

خواهش كردن الاخذ گرفتن العدل مانند از جنس وداد
كردن وبرابر كردن النصر والنصرة يارى كردن التنجية
رهانيدن الآل خاندان وپس روان فرعون وجالوت
وقارون وهامان هريك نام كافرست السوم رنج رسانيدن
السوء بدی كردن التذبيح بسيار كشتن النساء والنسوة
والنسوان زنان المرأة زن البلاء آزمودن بمشقت
يا بنعمت الفرق جدا كردن البحر دريا الابحر والبحار
والبحور جماعت الانجاء رهانيدن الاغراق غرق كردن
النظر نگرستن وچشم داشتن المواعدة بايكديگر وعده كردن

الوعد والعدة وعده دادن الاربعین چهل اللیل شب
اللیلة یکشب الاتخاذ فراگرفتن العجل گوساله بعد
سپس العفو گناه ازکسی درگذشتن وافزونی الشکر والشکور
سپاس داری کردن الفرقان جدا کردن میان حق وباطل وجدا
کننده میان هردو القوم گروه مردان الباری آفریننده
البوء آفریدن القتل کشتن خیرلکم بهترست شمارا عند
نزدیک الرؤیة دیدن ودانستن الجهر والجهرة آوازبرداشتن
واشکاراکردن البعث زنده کردن وبرکاری داشتن
وفرستادن وپیداکردن التظلیل سایه بان کردن الغمام

ابری

ابری که آفاق را بپوشد المن ترانگبین السلوی ورتبخ (بلدرچین)
الطیب والطیبة حلال وپاک وخوش الطیبات جماعت
الدخول درآمدن هذه القریة این ده الباب در
الابواب جماعت الحطة کلمه که بگفتن آن گناه ازگوینده بردارند
المغفرة والغفران آمرزیدن الخطیئة گناه الخطایا
جماعت الاحسان نیکوئی کردن التبدیل بدل کردن الرجز
عذاب الاستسقاء آب خواستن العصا چوب دستی العصی
جماعت الانفجار روان شدن اثنی عشر دوازده العین چشمه
وچشم الاعین والعیون جماعت قد بدرستی المشرب

آبخور الشُّرْب آشامیدن العَشْی تباسی سخت کردن الطَّعام
خوردنی الأطْعِمَة جماعت الوَاحِد یکی الإنْبَات رویانیدن
البقْل تره القِثَّاء خیار الفُوم گندم الثُّوم سیر العَدَس
مرجو البَصَل پیاز الاسْتِبْدَال بدل کرفتن أدْنیٰ فروما
تر و نزدیکتر الدَّنَاءَة ناکس و خوار شدن الدُّنُوّ نزدیک شدن
المِصْر شهر السُّؤَال والمَسْئَلَة خواستن و پرسیدن
الذُّلّ والذِّلَّة والمَذَلَّة خوار شدن المَسْکَنَة
بیچارکی البَوْء بازکشتن و سزاوار شدن وبَاؤُا بِغَضَبٍ
مِنَ اللهِ سزاوار شدند بخشم از خدای النَّبِیّ آگه از خدا خبر دهد

الانبیا

الأنْبِیَا والنَّبِیُّون جماعت المَعْصِیَة والعِصْیَان نا
فرمانی کردن الاعْتِدَاء از حد درگذشتن الهَوْد والهِیَادَة
توبه کردن و جهود شدن النَّصْرَانی ترسا النَّصَارَی جماعت
الصَّابِئ آنکه از دینی بدینی شود الأجْر مزد الرَّفْع برداشتن
الطُّور کوه القُوَّة نیرومند شدن التَّوَلّی برگشتن و باکسی دوستی
داشتن و بکار کسی قیام نمودن لَوْلَا اگر نه الفَضْل افزونی و
نیکوئی الرَّحْمَة والرُّحْم والمَرْحَمَة بخشودن السَّبْت شنبه
القِرْد کپی القُرُود والقِرَدَة جماعة الخُسُوء دور شدن النَّکَال
عقوبتی که بدان پند گیرند الیَد دست بَیْنَ یَدَیْهَا

پیش آن خلفها پس آن الموعظة پند الوعظ و
العظة پند دادن الذبح گلو بریدن البقرة یك
گاو الهزء افسوس داشتن الجهل و الجهالة نادان شدن
التبیین پیدا کردن و پیدا شدن الفارض پیر گاو البکر
جوان گاو العوان میانه نه پیر و نه جوان بین میان اللون
رنگ الصفرة زرد شدن یقال رجل اصفر و امرأة صفراء
الفقوع سخت زرد شدن السرور شادمانه کردن الذلول
رام و نرم الاثارة بر انگیختن السقایة آب دادن الحرث
کشت و کشت کردن التسلیم سلامت دادن و سلام کردن و سپردن

مسلمة

مسلمة سلامت داده از عیب یا از کار الشیة نشان الآن
اکنون المجیئة و المجیء آمدن التدارؤ با یکدیگر خلاف کردن
الاراءة نمودن القسوة و القساوة سخت دل شدن التفجر
روان شدن آب التشقق شکافته شدن الخشیة ترسیدن
الغفلة و الغفول غافل شدن الطمع طمع کردن الفریق
گروه التحریف گردانیدن التحدیث حدیث کردن الفتح
گشادن المحاجة و الحجاج با کسی حجت گفتن الاسرار نهان
کردن الاعلان آشکارا کردن الامی نانویسنده الامیون
جماعة الامنیة آرزو الامانی جماعة الویل وای و

سلاکت الکسب کسب کردن المس بسودن العد و
العدة شمردن الاخلاف وعده خلاف کردن وخلف
یعنی عوض بازدادن بلی آری السیئة بدی الوالدان
مادر و پدر و خداوند القربی خویش الیتیم نارسیده
و بی پدر الیتامی جماعة المسکین بیچاره المساکین جماعت الحسن
نیکویی الاعراض روی گردانیدن الدار سرای الدیار
جماعة الاقرار اقرار کردن و قرار دادن الشهادة گواهی دادن
الشهود حاضر آمدن هؤلاء آن گروه التظاهر پشت
شدن الاثم بزه الاثم بزه مند العدوان بیداد کردن

الاس

الاسیر برده الاسری والاساری جماعت المفاداة
والفداء کسی را از اسیری باز خریدن التحریم حرام کردن
الخزی رسوا شدن الحیوة زندگانی الدنیا نزدیکتر القیامة
رستخیز الرد باز گردانیدن التخفیف سبک کردن التقفیة
چیزی از پی چیزی داشتن الرسول پیغمبر فرستاده الرسل جماعت
البینة حجت روشن البینات جماعت التایید نیرومند گر دانیدن
الروح جان و وحی و رحمت و جبرئیل و عیسی پیغمبر علیهما السلم و فرشته که
تنها در یک صف باشد و فرشتگان دیگر در یک صف القدس والقد س
پاک الهوا دوست داشتن و خواست دل بانچه نشاید الاغلف

آنچه در غلاف باشد الغلف جماعة الغلاف نیام و پوشش الغلف
جماعة الاستفتاح یاری خواستن المعرفة و العرفان شناخت
اللعنة و اللعن نفرین کردن و از صورت بگردانیدن بئس
و ساء بد است البغی ستم کردن الاهانة خواری کردن وراء
پس و پیش فلمّا پس چرا الاشراب در خورانیدن الخلوص ویژه
شدن التمنی آرزو خواستن الابد همیشه التقدیم و التقدمة
پیش فرستادن و در پیش شدن الوجود و الوجدان یافتن
الحرص آز الاشراک انبازی کردن الود و المودة دوست
داشتن التعمیر زندگانی دادن الالف هزار السنة سال و قحط

الزحزحة دور کردن البصیر بینا جبرئیل فرشته ایست که پیک
حضرت است الاذن دستوری دادن و دانستن البشری مژده
دادن المعاهدة با یکدیگر عهد کردن النبذ افکندن الظهر
پشت الاتباع پس روی کردن السحر جادویی کردن بابل
زمینست در عراق هاروت و ماروت دو فرشته اند آویخته
و نگونسار در چاه بابل الفتنة آزمودن الفتن سوختن و در
رنج افکندن التعلم آموختن التفرقة پراکنده کردن المرء
مرد الضر و المضرة گزند رسانیدن النفع سود کردن الخلاق
بهره صالح الشری و الشراء خریدن و فروختن المثوبة

پاداش نکوسی المراعاة گوش داشتن اهل الکتاب جهودان

وترسایان الاختصاص برگزیدن النسخ منسوخ کردن ونسخه کردن

الانساء فراموش کردانیدن النسا والنسا والنسئ تاخیر کردن

الولی دوست ویار النصیر یاری کر التبدل بدل کردن

السبیل را. الحسد بدخواستن التبین پیداشدن الصفح

درگذشتن ازگناه. واعراض کردن ازکسی یا ازچیزی الهود جهودان

هاتوا بیارید البرهان حجت روشن الاسلام چیزی بکسی

سپردن ومسلمان شدن وگردن نهادن الوجه روی واول

چیزی الحکم حکم کردن وحکمت الاختلاف بایکدیگر خلاف کردن وبرگ

کی

15

کسی شدن وبهم درشدن المنع بازداشتن المسجد مزکت السعی

کارکردن ودررفتن شتاب کردن الخراب ویران المغرب

مکان فرورفتن افتاب المشرق مکان برآمدن آفتاب این کجا

اینما هرجا التولیة روی بچیزی آوردن وپشت بگردانیدن

ووالی گردانیدن ثم آنجا الواسع فراخ عطا القنوت فرمان

برداری کردن ودرنماز دعا خواندن البدیع نوآورده القضا

حکم کردن وگزاردن وتمام کردن ومحکم کردن التکلیم سخن گفتن

الارسال فرستادن البشیر مژده دهنده النذیر بیم وبیم

کننده الجحیم آتش بزرگ الرضا والرضوان خشنود شدن و

پسندیدن المِلَّة کیش الابتلاء آزمودن الاتمام تمام

کردن الامام پیش رو الائمّة جماعت الذُّرّیّة فرزندان

الذرّیات والذّراری جماعت النسل یافتن البیت خانه

البیوت جماعت المثابة جای بازگشتن الامن والامنة و

الامان ایمن شدن التّصلیة نماز گزاردن و درود فرستادن

الطّوف والطّواف گرد بر گشتن العکوف روی بچیزی آوردن

و مقیم شدن العکف باز داشتن البلد شهر و زمین الاضطرار

بیچاره کردن الصّیرورة گشتن المصیر بازگشت القاعدة

بنیاد دیوار القواعد جماعة التّقبّل قبول کردن الامّة پس روان

وکروه

وکروه النّسک قربان کردن و بهر خدا عبادت کردن المنسک

قربان گاه الحکمة گفتار و کردار درست و دانش التّزکیة

پاک گردانیدن و ستودن العزیز بی همتا الرّغبة رغبت

از چیزی گردانیدن و رغبت بچیزی نمودن السّفهة والسّفاهة

نادان و تنک خرد شدن الاصطفاء برگزیدن التّوصیة

وصیت الاب پدر الآباء جماعت الحنیف برگشته از

ملتهای باطل السّبط قبیله و فرزند فرزند الاسباط جماعت

المشاقّة والشّقاق با یکدیگر خلاف کردن الصّبغة

دین الکفایة بسند کردن الاخلاص ویژه کردن القبلة

یاک

معروف الوسط پسندیده ومیانه الوساطة بزرگوار
شدن الانقلاب بازگردیدن العقب پاشنه الاعقاب
جماعت الاضاعة ضایع کردن الرؤوف مهربان التقلب
برگشتن الشطر سوی ونیمه الامتراء بشک شدن الوجهة
آن سوی که بدان روآورند الاستباق پیشی گرفتن الحرام
چیزی حرام وماه حرام الحی زنده الاحیاء جماعت الجوع
گرسنگی وگرسنه شدن النقص کم کردن النقصان
کم شدن المال خواسته الاصابة رسیدن ویافتن
المصیبة کار سخت که بکسی رسد الصفاء سنگ سخت

ولغزان

ولغزان ونام کوهیست بمکه المروة هم نام کوهیست درانجا
الشعیرة عبادتگاه ومر چیزی که او را نشان طاعت کنند
الشعائر جماعت الحج حج کردن وقصد کردن الاعتمار
عمره آوردن وزیارت کردن الجناح بزه التطوع عبادتی
که نه فرض باشد الطوف گردیدن الانظار مهلت
دادن النهار روز النهر جماعت الفلك کشتی
البث پراکنده کردن وآشکارا کردن راز واندوه سخت
التصریف گردانیدن الریح باد وبوی ودولت السحاب
ابر السحب جماعه التسخیر رام کردن الاسباب

والحبّ والمحبّة دوست داشتن التبرّؤ بیزار شدن
التقطّع والتقطیع پاره پاره شدن السبب پیوند و
رسن الکرّ باز گردانیدن الکرّة یکبار باز گردانیدن
الحسرة پشیمانی الحسرات جماعت الخروج بیرون شدن
الحلال حلال شدن و از حرام بیرون آمدن الخطوة
گام الخطوات جماعة الابانة پیدا کردن و پیدا شدن
الفحشاء معصیت زشت الالفاء یافتن التنعیق
بانگ بر گوسفند زدن المناداة والنداء خواندن
المیتة مردار اللحم گوشت الخنزیر خوک

الاهلال

الاهلال آواز برداشتن البغی ستم کردن و از حد در
گذشتن غیر باغ نه ستم کننده بر کسی ولا عاد و نه در
گذرنده از سد رمق البطن شکم البطون جماعت فما
اصبرهم علی النار شکیبا گردانید ایشان را بر آتش البعید
دور القبل سوی ابن السبیل راه گذری الرقبة
گردن الرقاب جماعت البأساء سختی الضرّاء
بدحالی و تنگی البأس سختی و کارزار و عذاب المقاصّة
والقصاص کشنده‌ای یکی را کشتن و مانند آنچه داده باشی باز
ستدن القتیل کشته القتلی جماعت الحرّ آزاد الانثی

ماده الأَخ برادر الأُخْوَةُ والإِخوان جماعت الأُخْتُ خواهر
الأَخَوات جماعت التَّأدِيَةُ والأَداء گزاردن اللُّبُّ خرد
الأَلْباب جماعت الوَصِيَّةُ اندرز کردن الجَنَفُ میل کردن
الصَّوْمُ الصِّیامُ روزه داشتن الأُخَرُ دیگر الإِطاقَةُ
توانستن الفِدْیَةُ بدل الشَّهْرُ ماه الشُّهورُ والأَشْهُرُ
جماعت القُرْآنُ بنی الیُسْرُ آسان شدن العُسْرُ والعُسْرَةُ
دشوار شدن التَّکْمِیلُ والإِکْمالُ تمام کردن التَّکَبُّرُ
خدای را بزرگی یاد کردن الإِجابَةُ پاسخ دادن الاسْتِجابَةُ
پاسخ طلب کردن الرُّشْدُ والرَّشادُ راه راست یافتن

الاحلال

الإِحْلالُ حلال کردانیدن وفرود آوردن الرَّفَثُ جماع
اللِّباسُ پوشش الاخْتِیانُ خیانت کردن المُباشَرَةُ
جماع کردن الابْتِغاءُ جستن الخَیْطُ رشته الأَبْیَضُ سپید
الأَسْوَدُ سیاه الحَدُّ کرانه چیزی الإِدْلاءُ فرو کذاشتن
دلو وحجت آوردن ورشوت دادن الهِلالُ ماه نو الأَهِلَّةُ
جماعت المِیقاتُ هنگام المُقاتَلَةُ والقِتالُ با یکدیگر
کارزار کردن الثَّقْفُ یافتن وگرفتن بزودی الانْتِهاءُ باز
استادن وبکرانه رسیدن الحُرْمَةُ آنچه حرام باشد تعرض
کردن بدان از نفس ومال وعرض الحُرُماتُ جماعت الإِلْقاءُ افکندن

التَّهْلُكَةُ محل هلاک شدن الْاِحصار باز داشتن الاستیسار

آسان شدن الهَدْیُ آن چهار پای که بمکه برند و ذبح کنند

الحَلْقُ موی ستردن الرَّاسُ سر البُلُوغُ رسیدن محِلّه

بجای خود النَّسِیکَةُ قربانی النُسُك و النَّسائِكُ جماعت

التَّمَتُّعُ برخورداری گرفتن الکَمالُ تمام شدن المُعاقَبَةُ و

العِقابُ عقوبت کردن اَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ ماههای تمام

دانسته شده یعنی شوال و ذو القعده و ده روز از ذی الحجه الفَرْضُ

فریضه کردن المُجادَلَةُ و الجِدالُ پیکار کردن با یکدیگر التَّزَوُّدُ

توشه برداشتن الزَّادُ توشه التَّقْوَی پرهیزکاری الافاضَةُ

٢٥

بانوهی بازگشتن عَرَفات نام موضعیست المَشْعَرُ الحَرام

مزدلفه الاِسْتِغْفارُ آمرزش خواستن الحَسَنَةُ نیکویی الوِقایَةُ

نگاه داشتن النَّصِیبُ بهره السُّرْعَةُ شتافتن در کاری

الحِسابُ با کسی شمار کردن فی اَیّامٍ مَعْدُوداتٍ در

روزهای شمار کرده شده و آن سه روز تشریقست پس از عید

قربان التَّعْجِیلُ شتافتن در کاری التَّاخِیرُ باز پس داشتن

الحَشْرُ برانگیختن و گرد کردن الاِعْجابُ خوش آمدن الاِشْهادُ

گواه گردانیدن و حاضر کردن الاَلَدُّ سخت خصومت المُخاصَمَةُ

و الخِصامُ با یکدیگر خصومت کردن الاِهْلاكُ هلاک کردن النَّسْلُ

زه وزاد الفساد والفسود تباه شدن العز والعزة
نایافت شدن اخذته العزة بالاثم ای حملته الانفة و الانفة الکبر
حمیة الجاهلیة علی الاثم حسبه بس است اورا جهنم
دوزخ المهاد آرام گاه السلم آشتی کافة همه
الزلت والزلل لغزیدن الظلة سایه بان کم چند و
بسا التزیین آراستن السخر والسخریة افسوس داشتن
الحسبان والمحسبة پنداشتن لما هنوز الزلزلة والزلزال
جنبانیدن الکره والکراهة والکراهیة دشوار داشتن
عسی شاید که بود الصد برگردانیدن الصدود برگشتن

الاستطاعة توانستن الارتداد ازدین برگشتن الحبط
والحبوط باطل شدن المهاجرة ازکسی بریدن وازرمینی
برمینی شدن المجاهدة والجهاد کوشش کردن وباکسی
کارزار کردن الرجاء امید داشتن الخمر می المیسر قمار
بازیدن المنفعة سود کردن المنافع جمع التفکر اندیشه
کردن المخالطة باکسی آمیختن الاعنات درکاری دشوار انداختن
النکح والنکاح زن کردن وشوی کردن التذکر بیاد
آوردن وپند گرفتن الحیض والمحیض نماز شدن الاعتزال
بیکسوی شدن الامة پرستار الاماء جماعة الانکاح

مرد را زن دادن و زن را شوی دادن التطهّر سر و تن شستن
الطُهر و الطهارة پاک شدن العرضة سار کاری و آنچه
سر کاری درآید و مانع شود الیمین سوگند و دست راست
الایمان جماعت المؤاخذة کسی را بگناه گرفتن اللغو نافرجام
الحلیم بردبار الایلاء سوگند خوردن التربّص چشم داشتن
الفیء باز گشتن العزم و العزیمة دل بر کاری نهادن الرجل
مرد الرجال جماعت الطلاق رها شدن زن از شوهر التطلیق
طلاق دادن القرء بی نمازی زن و پاکی وی القروء و
الاقراء جماعت الرحم زهدان و خویشی الارحام جماعت البعل

شوی البعولة جماعت الاحقّ سزاوارتر المعروف نیکویی
الدرجة پایگاهی بالاتر الدرجات جماعت المرّة یکبار
المرّات جماعت الامساک باز داشتن السراح و
التسریح رها کردن الافتداء خویشتن را باز خریدن
التعدّی از حد در گذشتن التراجع با یکدیگر بازگشتن المضارّة
و الضرار یکدیگر را گزند رسانیدن العضل زن را از شوی دور
کردن و باز داشتن التراضی از یکدیگر خشنود شدن الزکاء پاک
شدن و زیاده شدن الولادة زادن و دور کردن الارضاع
شیر دادن الحول سال الاحوال و الحؤلة جماعت الرضاعة

شير خوردن الكِسْوَةُ پوشش التكليف چيزي از كسي خواستن

كه او را از ان رنجي رسد السِّعَةُ و الوُسْعُ توانايي الوِرَاثَةُ

ميراث يافتن الفِصَال از شير باز كردن التَّشَاوُرُ با

يكدكر مشورت كردن الاسْتِرْضَاعُ دايه كرفتن فرزند را

التَّوَقِّي تمام شدن و جان بر داشتن يَذَرُ و يَدَعُ رها كند

التَّعْرِيضُ سخن سر بسته كفتن الخِطْبَة خواستاري كردن زن

الاكْنَانُ پنهان داشتن در دل السِّرّ پنهان العُقْدَة كره

المماسة و المِساس يكديكر را بسودن الايْسَاعُ توانكر شدن القَدَر

اندازه كردن الاقْتَارُ درويش شدن النِّصْفُ نيمه

الحفظ

المُحَافَظَة نكهباني كردن الوُسْطَى ميانكي الرَّاجِلُ پياده الرِّجَال

و الرَّجَالة و الرَّجْل جماعت الرَّكْبُ شتر سوار الرُّكُوبُ

بر نشستن الاقْرَاضُ وام دادن القَرْضُ وام القُرُوضُ جماعت

المُضَاعَفَة يكي را دو دادن الضِّعْفُ مانند دو چندان

القَبْض پنجه كرفتن و تنك كردن البَسْط كستراندن المَلَأُ

كروه بزركان السَّعَةُ فراخ شدن البَسْطَة افزوني الجِسْمُ

تن التَّابُوتُ صندوقي كه چون موسي حرب كردي انرا در پيش داشتي

السَّكِينَةُ آرام دل البَقِيَّةُ باز مانده از چيزي الحَمْلُ بر

داشتن بار و بنهادن بار رسكم الفَصْل جدا كردن الفُصُولُ

جدا شدن الجُنْدُ سپاه الطَّعْمُ خوردنی الاغْتِرَافُ آب بکف
برداشتن وخوردنی بکفلیز برگرفتن الغُرْفَةُ یک کف آب المُجَاوَزَةُ
گذشتن الطَّاقَةُ توانائی الفِئَةُ گروه الغَلَبُ غلبه کردن
البُرُوزُ بیرون آمدن الافْرَاغُ ریختن التَّثْبِیتُ برجای داشتن
الدَّفْعُ باز داشتن الْقَدَمُ پیش پای الهَزْمُ والهَزِیمَةُ
لشکر شکستن المُدَافَعَةُ والدِّفَاعُ از کسی دفع کردن الاقْتِتَالُ
با یکدیگر کارزار کردن البَیْعُ خریدن وفروختن الخُلَّةُ دوستی
القَیُّومُ پاینده السِّنَةُ غنودن وخواب سبک الاوْدُ گران
کردن النَّوْمُ خفتن الکُرْسِیُّ سندلی الحِفْظُ نگاه داشتن

العليّ

العَلِیُّ بزرگوار وبلند الاکْرَاهُ بستم بکاری داشتن
الغَیُّ والغِوَایَةُ گمراه شدن الطَّاغُوتُ هرچه را پرستند
بجز خدای الاسْتِمْسَاكُ چنگ در زدن العُرْوَةُ گوشه جوال
الوَثَاقَةُ استوار شدن الانْفِصَامُ سکسته شدن الشَّمْسُ
آفتاب البَهْتَةُ حیران کردن البُهْتَانُ دروغی که آدمی
را حیران کند المُرُورُ گذشتن الخَوَاءُ خالی شدن وسفتادن
العَرْشُ آسمانه وتخت المِائَةُ صد العَامُ سال الاعْوَامُ
جماعه اللَّبْثُ درنگ کردن الشَّرَابُ آشامیدن السَّنَةُ
والتَّسَنِّی از حال بگشتن الحِمَارُ خر الحَمِیرُ جماعه العَظْمُ

استخوان العظام جماعت الانشاز از جای برداشتن
الاطمینان آرمیدن الطیر مرغ الطیور جماعت
الصور والصیرورة نخسپایدن و پاره پاره کردن
الجبل کوه الجبال جماعة الجزء پاره الحبة یکدانه
السنبل والسنبلة خوشه کندم و مانند آن الانباع
در رسانیدن و واپس داشتن المن منت نهادن و نعمت
دادن الغنی بی نیاز الاغنیاء جماعت الابطال باطل
کردن المراآة والریاء کاری برای دیدار کردن الصفوان
سنک ساده ولغزان التراب خاک الوابل باران بزرک

قطره

25

قطره الصلد سنک سخت و درفشان الربوة جای بلند
الاکل بار درخت الطل باران نرم و خرد قطره
النخیل خرما بن العنب انکور الکبر نزاد برآمدن الضعف
سست شدن الاعصار کردبادی که مانند دود بهوا برشود
الاحتراق سوخته الفقر درویشی النفقة هزینه
النذر چیزی برخویشتن واجب کردن الابداء آشکارا
کردن الاخفاء پنهان کردن الفقیر درویش الفقراء
جماعت التکفیر در کذاشتن از کناه کار و کفارت کردن
سوکند و مانند آن الخبیر آکاه التوفیة تمام دادن

التعفّف عفت نمودن السیما نشان الالحاف الحاح
کردن العلانیة آشکار الرّبوا افزونی التخبّط تباه
کردن و دیوانه کردن و ناقص عقل کردن المسّ دیوانگی وبسودن
السّلوف بگذشتن العود بازگشتن المحق نیست کردن
وبکاستن الارباء افزون کردن الاثیم بزه مند الابقاء
باقی ماندن الاذن دستوری دادن ودانستن الاذن شنودن
وگوش داشتن الایذان آگاه کردن الحرب جنگ العسرة
درویشی وسختی النّظرة مهلت الانظار مهلت دادن المیسرة

توانگری

توانگری التّصدّق صدقه دادن التّداین بیکدیگر فروختن
بوام التّسمیة نام کردن الاملاک والاملاء املا کردن
البخس بکاستن الاستشهاد طلب کردن گواه التّذکیر
والتّذکرة بیاد آوردن وپند دادن السّأم والسّآمة منه
سیر برآمدن الصّغیر خرد الکبیر بزرگ الاقسط
بهتر الاقوم راست تر الارتیاب بشک افگندن الادارة
بگردانیدن التّبایع با یکدیگر بیع کردن الرّهن گرو الرّهان
جماعه الائتمان ایمن داشتن الامانة معروف التّعذیب
عذاب کردن الاکتساب تصرف کردن وکسب کردن الاخطاء

خطا کردن الاصر گرانی التحمیل بار برنهادن المولی بارخدای
ودوست ویار وازادکننده وازادکرده وپسرعم ومیراث خوار

سورة آل عمران التوریة کتاب موسی علیه السلم الانجیل
کتاب عیسی علیه السلم الانتقام کینه کشیدن الخفاء پوشیده
شدن التصویر صورت کردن الاحکام استوار کردن الامر
ما در واصل الزیغ والزیغوغة از حق پیچیدن التأویل
تغیر کردن الرسوخ استوار شدن وبیخ آور شدن الازاغة
بچپانیدن الوهب والهبة بخشیدن لدن ولدی
نزدیک الجمع گرد کردن المیعاد وعده کردن الاغناء

کف

کفایت کردن وتوانگر گردانیدن وبی نیاز کردن الدأب عادت
الذنب گناه الالتقاء بهم رسیدن رأی العین دیدن
بچشم العبرة آنچه باو پند گیرند الشهوة آرزو الشهوات
جماعت القنطار پوست گاو پر از سیم یا زر القنطرة
بر هم نهادن الذهب زر الفضة سیم الخیل اسپان
الاوب والایاب بازگشتن المآب جای بازگشت
التنبیه بیاگاهانیدن السحر سحرگاه الاسحار جماعت القسط
نصیب دادن التبلیغ والبلاغ والابلاغ رسانیدن
الغرور فریفتن الافتراء دروغ بربافتن اللهم

ای بار خدای النَّزع کشیدن الاعزاز عزیز داشتن الاذلال
خوار داشتن الایلاج در آوردن الاتقاء و التقیة
پرهیزیدن التحذیر ترسانیدن الصدر سینه
الصدور جماعت الاحضار حاضر کردن الامد
پایان کار امراة عمران مادر مریم التحریر آزاد کردن و
پاکیزه کردن سخن الوضع بار نهادن الذکر نر الاعاذة
پناه دادن الرجم سنگسار کردن و نفرین کردن النبات
رستن گیاه و آنچه بدان ماند الکفالة پذیرفتاری کردن
التکفیل کسی را پذیرفتار کردن المحراب جای امام در مسجد

المحا

المحارب جماعت هنالک آنجا السید مهتر الحصور
آنک نزدیک زن نشود از بهر منع نفس از شهوت الغلام کودک
العقر نازاییده شدن الرمز اشارت کردن نهان العشی
شبانگاه الابکار بامداد کردن النبأ خبر الایحاء
وحی فرستادن و الهام کردن و سخن نهان گفتن القلم خامه
تراشیده و تیر قرعه الاقلام جماعت الاختصام با یکدیگر
خصومت کردن الوجاهة روی شناس شدن الوجیه
روی شناس التقریب نزدیک گردانیدن و قربان کردن المهد
گهواره و آرام گاه الکهل مرد نه پیر و نه جوان البشر آدمی

آلطین کل الهیئة نهاد وسرشت النفخ دردمیدن الابرآء
بمار را به کردانیدن وبیزار کردن الاکمه نابینای مادرزاد
الابرص پیس الادخار ذخیره نهادن الاطاعة فرمان
برداری کردن الاحساس دیدن ودانستن ویافتن الحواری
یار برگزیده الحواریون جماعة المکر بدسگالیدن الذکر الحکیم
قرآن باحکمت التعالی بلندشدن وبیامدن الابتهال زاری
کردن ولعنت کردن بیکدگر را القص والقصص برکفتن قصه وارنی
شدن الاولی سزاوارتر وجه النهار اول روز الدوم
والدوام همیشه بودن اللی سرپیچانیدن وبگردانیدن زبان در

دهان النبوة پیغمبری الربانی خداشناس الدرس والدراسة
خواندن علم الطوع فرمان برداری کردن الازدیاد افزون کرد ن
وافزون شدن الملأ پری الحل والحلال فروآمدن بمکة
اندرون مکه المبارک برکت کرده مقام ابرهیم سنگیست نشان
قدم ابرهیم علیه السلم بروی العوج کژی درچوب ومانند آن العوج
کژی دردین الاعتصام چنگ درزدن الحبل رسن وعهد وکتاب
التفرق پراکنده شدن التألیف فراهم آوردن الاصباح
کشتن ودروقت بامداد شدن الشفا کرانه الحفرة مغاک
الانقاذ رهانیدن النهی بازداشتن الانکار جحود کردن وناشناختن

الابیضاض سفید شدن الذوق چشیدن الدبر پس الادبار
جماعت الإنی والأنی والأنی ساعت الآناء جماعت المسارعة
والسراع شتافتن الکفر والکفور والکفران ناسپاس
کردن الصر سرمای سخت البطانة دوست خالص وآستر چیزی
الالو تقصیر کردن الخبال تباهی کردن العنت درکاری
دشوار افتادن وبزه مند شدن البدو بدید آمدن البغضاء
دشمنی سخت الفم دهان العض گزیدن الانملة سر انگشت الانامل
جماعت الغیظ بخشم آوردن السوء والمساءة غمگین کردن الفرح
بشاد شدن الضر والضیر گزند رسانیدن الکید و

30

المکیدة بد سگالیدن الغدو بامداد ودر بامداد رفتن التبوئة
جای دادن الهم قصد کردن واندوهگین کردن الطائفة
گروه الفشل بد دل شدن التوکل اعتماد کردن بدر چاهیست
میان مکه ومدینه الامداد مدد کردن الفور والفوران بر جوش شدن
الطرف کرانه الاطراف جماعت الکبت بروی افکندن وهلاک
کردن الخیبة بی بهره ماندن العرض پهنا وعرضه کردن
السراء فراخی وشادی وآسانی الکظم فرو خوردن الاصرار
بر گناه باستادن السنة راه ونهاد السیر رفتن العاقبة
سرانجام البیان پیدا کردن وپیدا شدن الوهن سست شدن

الأعلى برتر الأعلون جماعت الفرح خستكى المداولة
دست بدست دادن وكردانيدن التمحيص بى كناه كردن
التأجيل مهلت دادن الاستكانة فروتنى كردن الاسراف
كزاف كارى كردن الرعب بيم وترس السلطان حجت روشن
الأوى جاى كرفتن الثواء والثوى مقيم شدن الحس كشتن
التنازع بايكديكر خصومت كردن الصرف كردانيدن الاصعاد
دور در رفتن الاثابة پاداش دادن الغم غمكين كردن وپوشيدن
الاهمام غمناك كردن الجاهلية پيش از آمدن رسول عليه السلم
الضجع والضجوع پهلو بر زمين نهادن المضجع خوابكاه المضاجع

جماعت

جماعت الاستزلال لغزانيدن الغز وقصد دشمن كردن و
كشتن كافر اللين واللِيان نرم شدن الفظاظة درشت
خوى شدن الفظ درشت خوى الغلظ ستبر شدن غليظ
القلب ستبر دل الانفضاض پراكنده شدن المشاورة
بايكديكر راى زدن الخذلان فروكذاشتن الغلول خيانت كردن
در غنيمت الاغلال بخيانت نسبت كردن السخط والسخط
خشم كرفتن المنافقة والنفاق دوروى كردن القعود
نشستن الدرء باز داشتن الاستبشار شادى كردن اللحاق
اللحوق اندر رسيدن التخويف ترسانيدن الحظ بهره

الاملاء مهلت دادن المیز والتمییز جدا کردن حق از باطل
الاطلاع دیده ور گردانیدن الاجتباء برگزیدن البخل والبخل
بخیلی کردن التطویق طوق در گردن کردن التراث میراث
الحریق آتش سوزان القربان آنچه بکشتن تقرب جویند بخدای
تعالی الزبور نوشته و نام کتاب داود علیه السلم الانارة
روشن کردن و روشن شدن الادخال اندر آوردن
الفوز والمفازة فیروزی یافتن الجنب پهلو فی جنب الله
ای فی امر الله الاخزاء رسوا کردن البر نیکوکاری الایذاء
رنجانیدن النزل آنچه پیش آینده نهند المصابرة با کسی بصبر نبرد

کردن

کردن المرابطة بدربند مقیم شدن **سورة النساء**
التساءل از یکدیگر پرسیدن الرقیب نگهبان الرقوب
چشم داشتن الحوب گناه الاقساط داد کردن الطیب
خوش شدن و پاک شدن و خوش بوی شدن مثنی دو دو و
ثلاث سه سه رباع چهار چهار العول میل کردن و جور
کردن الصدقة کابین الصدقات جماعت النحل عطا
دادن نحلة هبة و بخششی الهناة والمرأة گوارنده شدن
هنیئا مریئا نوش و گوارنده باد بلغوا النکاح رسیدند
بجای نکاح یعنی بالغ شدند الایناس دیدن و انس دادن

البِدارُ پیشی کرفتن الاِسْتِغْفافُ عفت نمودن الحسیبُ

بسنده وشمار کننده القِلّةُ اندک شدن الکَثْرةُ

بسیار شدن القَسْمُ والقِسْمةُ بخش اولو القُربٰی

خویشاوندان نزدیک الصَّلْیُ والصِّلیٰ سوخته شدن باتش وکرم

شدن الاِصْلاءُ والتَّصْلِیةُ درآتش درآوردن التَّسْعیرُ

آتش افروزان الایصاءُ اندرز کردن وفرمودن الثُّلُثُ یعنی وصیت کردن

سه یک السُّدُسُ شش یک الدِّرایةُ دانستن الرُّبْعُ چهاریک

الثُّمُنُ هشت یک الکَلالةُ میراث خوار جز مادر و پدر و فرزندان

الشَّریکُ انباز الشِّرْکةُ انباز شدن الشُّرَکاءُ جماعت

المعاش

المُعاشَرةُ باکسی زندکانی کردن المَکانُ جای الاَمْکِنةُ

جماعت الافضاءُ رسیدن بکسی زندکانی کردن المَقْتُ

دشمن داشتن البِنْتُ والابْنةُ دختر البَناتُ جماعت العَمُّ

برادر پدر الاَعْمامُ والعُمومةُ جماعت العَمّةُ خواهر پدر

العَمّاتُ جماعت الخالُ برادر مادر الاَخْوالُ والخُؤولةُ

جماعت الخالةُ خواهر مادر الخالاتُ جماعت الرَّبیبةُ دختر

زن الرَّبائبُ جماعت الحِجْرُ والحَجْرُ کنار الحُجورُ جماعت الحَلیلةُ

زن الحَلائلُ جماعت الصُّلْبُ پشت مازه الاَصْلابُ جماعت

الاِحْصانُ نکاه داشتن وشوهر کردن زن وزن کردن شوهر

المسافحة والسفاح باکسی زنا کردن الاستمتاع برخورداری
گرفتن الطول افزونی وفراخ دستی الغنی مرد جوان وبنده
الفتیة والفتیان جماعت الخدن دوست پنهان فاذا
احصن چون شوی کنند احصن بشوی داده شوند المحصنات
زنان آزاد المیل چسپیدن سوف زود الاجتناب
دور شدن الکبیرة گناه بزرگ الکبائر جماعت المدخل
جای درآمدن الکرم نکو شدن العقد بستن گره وپیمان
بقصد سوگند خوردن المعاقدة باکسی عهد کردن النشوز نا
سازگاری میان زن وشوهر الهجر والهجران از کسی بریدن

الفتاة زن جوان وکنیزک
الفتیات جماعت

الحکم

الحکم میانجی التوفیق سازگار گردانیدن الجار همسایه
وزنهار دهنده الجیران والجیرة جماعت الجنب جنابت
رسیده وغریب الجار الجنب همسایه بیگانه الصاحب
بالجنب یار سفر یا همراه یا شریک در علم آموختن الاختیال
خرامیدن الفخر نازیدن الفخور نازنده القرین همسر المثقال
همسنگ چیزی الذر والذرة مورچه خرد یومئذ آنگاه
الغائط قضا حاجت وزمین پست السوی برابر شدن الحدیث
سخن الاحادیث جماعت السکر مست شدن السکران مست
السکاری جماعت العبور بگذشتن الاغتسال سروتن شستن

المریضُ بیمار المسُّ بسودن و مجامعت کردن الملامسةُ مجامعت
کردن و یکدیگر را بسودن الصّعیدُ روی زمین المسحُ دست مالیدن
الموضعُ جایگاه المواضعُ جماعت اللّسانُ زبان الالسنة
جماعت الاستماعُ شنوایدن الطّعنُ عیب کردن و نیزه
زدن الطّمسُ ناپیدا کردن الطّموسُ ناپیدا شدن الفتیلُ انچه
در جویچهٔ استهٔ خرما بود و آنچیزی که چون دو انگشت بر هم مالند حاصل
شود الجبتُ انچه پرستند بجز خدای النّقیرُ جوی استهٔ خرما
النّضجُ پختن و بریان شدن الجلدُ پوست الجلودُ جماعت الظّلُ
سایه الظّلیلُ سایهٔ پاک و دائم اولو الامرِ صاحب فرمان الزّعمُ

دعوی

دعوی کردن التّحاکمُ با یکدیگر بحاکم رفتن الحلفُ سوگند خوردن
البلاغةُ بالغ شدن التّحکیمُ حاکم گردانیدن الشّجرُ و الشّجورُ
در اختلاف افتادن الحرجُ تنگ شدن الحسنُ خوب شدن الرّفیقُ
یار الرّفقاءُ جماعت الحذرُ سلاح الانفارُ و النّفورُ و التّنفیرُ رمیدن
برون شدن الثّبةُ گروه الثّباتُ جماعه الثّبطیةُ درنگ
کردن الابطاءُ درنگی شدن الاستضعافُ ضعیف شمردن الولیدُ
کودک و بنده الولدانُ و الولدةُ کودکان و بندگان الکفُّ باز
داشتن و باز ایستادن الادراکُ دریافتن البرجُ کوشکُ و
منزلگاه ستارگان التّشییدُ بگچ کردن و بنیاد برافراشتن الشّید

مُشَیَّدَةٌ استوار و بلند برآورده الفِقْهُ دریافتن التَّثَبُّتُ

بشب کاری ساختن و شبیخون کردن التَّدَبُّرُ باندیشه از پی کاری

فراشدن الاِذاعَةُ فاش کردن الاِسْتِنْباطُ بیرون آوردن آب

وعلم و آنچه بدان ماند التَّحْرِیضُ برانگیختن بر کاری التَّنْکِیلُ بند بر

نهادن الکِفْلُ بهره الاِقَانَةُ توانا شدن و قوت دادن

الاِرْکَاسُ نگونسار کردن الحَصَرُ تنگدل شدن و در سخن درماندن

التَّسْلِیَةُ برگماشتن السَّلْمُ آشتی و مسلمانی الخَطَأ خطا کردن

الدِّیَةُ خونبها التَّتَابُعُ پیاپی شدن التَّعَمُّدُ قصد و آهنگ کردن

التَّثَبُّتُ درنگ کردن العَرَضُ کالا العُرُوضُ جماعت المَغْنَمُ غنیمت

المغانم

المَغانِمُ جماعت اُولِی الضَّرَرِ بیماران و نابینایان الضَّرَرُ

گزند الحُسْنَی نکوتر الحِیلَةُ چاره المُرَاغَمَةُ از کسی بریدن و

کسی را بخشم آوردن المُرَاغَمُ بجرنگاه الوُقُوعُ افتادن القَصْرُ

کوتاه کردن القُصُورُ کوتاه شدن السِّلاحُ ساز جنگ المَطَرُ

باران الاَمْطَارُ جماعت الوَقْتُ سگام و هنگام بدید کردن

الاَلَمُ دردمند شدن الخَوْنُ و الخِیَانَةُ خیانت کردن الخَصِیمُ

پیکارکش الاِسْتِخْفَاءُ پنهان شدن الوَکِیلُ کاردار و نگهبان

الرَّمْیُ انداختن و دشنام دادن البَرِیءُ بیزار شدن البُرَاءُ

جماعت الاِخْتِیانُ برداشتن النَّجْوَی راز المَرْدُودَةُ

ستنبه شدن التَّمَنِّيَة در آرزوی چیزی انداختن التَّبْتِيك
گوش بریدن التغییر از حال بگردانیدن المحیص گریختن
القیل گفتار الخلیل دوست الاخلاء جماعت الاستفتاء
فتوی خواستن الافتاء فتوی دادن التصالح با یکدیگر
صلح کردن الصلح آشتی الشح بخیلی کردن الشحیح بخیل
الاشحة والاشحاء جماعت التعلیق در آویختن
الاذهاب بردن الولی نزدیک شدن الخوض در کاری
شروع کردن و در آب در آمدن الاستحواذ غلبه کردن الکسل
کاهل شدن الکسلی والکسالی جماعت الذبذبة متردد
بودن.

بودن در کاری الدَّرْك پایگاه فرو السُّفُول فرو شدن
الطَّبْع مهر کردن الصَّلْب بر دار کردن التَّشْبِيه مانند
کردن الشَّك گمان افتادن الیقین بی گمانی و مرگ الغُلُوّ
از حد در گذشتن الاستنکاف ننگ داشتن سُورَة
المَائِدَة العُقُود عهدها البَهِيمَة چارپای البَهَائِم
جماعت الصَّيْد شکاری و شکار کردن الاحرام احرام
گرفتن الحُرُم جماعت القِلَادَة گردن بند القَلَائِد
جماعت الآمّ قصد کردن الاصطیاد شکار کردن
الجُرْم کسب کردن الشَّنَآن دشمن داشتن التَّعَاوُن

بکدیکر را یاری کردن الانخناق خفه شدن الوقذ بچوب
کشتن التردی از جای در افتادن و سلاک شدن النطح
بشرو زدن النطیحة آن چهارپای که بزخم سرو مرده باشد
السبع دد التذکیة کلو بریدن النصب والنصب
هرچه برپای کرده شود برای عبادت از بتان و غیر آن الاستقسام
بخش کردن و خواستن الزلم تیر قمار الازلام جماعت
الیأس نومید شدن المخمصة کرسنکی التجانف میل کردن
الجارحة سک و مرغ شکاری الجرح خسته کردن و کسب کردن
و طعن کردن در کسی التکلیب سک داری کردن و سک

شکار

شکار آموختن الغسل شستن المرفق آرنج و منفعت المرافق
جماعت الرجل پای الارجل جماعت الکعب شتالنک
الکعاب والکعوب جماعت الموثقة با کسی عهد بستن
النقابة سالار شدن النقیب سالار یعنی مهتر چند کسی
التعزیر یاری کردن العشوة والقشوة سخت شدن
الاطلاع دیده ور شدن الاغراء بر اغالیدن الصنع
کردن الحبیب والحب دوست الفتور سست شدن
الارض المقدسة زمین بیت المقدس الجبار بزرکوار و کردن
کش التیه حیران شدن و تکبر کردن الاسی اندوهکین شدن

التطويع فرمانبردار كردانيدن الغراب كلاغ البحث
كاويدن المواراة پوشانيدن السوءة عورت العجز
ناتوان شدن الندم والندامة پشيمان شدن المحاربة
باكسى جنگ كردن التقتيل بسيار كشتن التصليب بردار
كردن التقطيع پاره پاره كردن المخالفة باكسى خلاف كردن
النفى راندن ونيست كردن السرقة دزدى كردن الحزن
اندوهگين كردن السحت حرام الحبر دانشمند جهودان الاحبار
جماعت الاستحفاظ نگاه داشتن وخواستن الانف بينى
السن دندان الاثر پى الآثار جماعت المهيمن گواه راست

الشريعة

الشريعة نهاد دين المنهاج راه روشن الدائرة گردش
روزگار الدور والدوران گرد گشتن الاقسام سوگند
خوردن الجهد كوشش الذليل نرم العزيز سخت الاعزة
جماعت اللوم سرزنش كردن الحزب گروه الاحزاب
جماعت اللعب بازى النقم والنقمة عيب كردن
الغل دست باگردن بستن الايقاد آتش افروختن الاطفاء
فروكشتن آتش وچراغ النعيم نعمت وناز الاقتصاد
ميانه نگاه داشتن العمى نابينا وكور شدن الصمم كر شدن
ثالث ثلثة سوم سه الافك گردانيدن ودروغ گفتن

التَّناهی بیکدکر را باز داشتن و باز استادن و بنهایت چیزی رسیدن
القِسّیس دانشمند ترسایان الرّاهِبُ زاهد ترسایان
الرُّهبان جماعت الفَیض بسیار شدن آب و رفتن آن الدَّمعُ
اشک العَقدُ والتَّعقیدُ والمُعاقَدَة: سوکند بقصد خوردن
الاِطعام طعام دادن الاَوسَطُ میانکی و برکزیده الرِّجسُ
پلیدی الایضاعُ افکندن الرُّمحُ نیزه الرِّماحُ جماعت الوَبالُ
سرانجام بد السَّیّارَةُ کاروان البَرُّ بیابان البَحیرَة
آن ماده شتر که چون پنج شکم بزادی و آخرین نر بودی کوش بشکافتندی
و رها کردندی تا چرا کند چنانک خواهد و کسی بروی ننشستی و بار بر وی ننهادندی

وبکشتندی

و بکشتندی السّائِبَةُ آن شتر که بنذر رها میکردند تا خود
چرا کند همچنانک بحیرة و در جاهلیه چون کوسفند بچه نر آوردی آنرا برای
خود رها کردندی و اکر دو بچه آوردی یکی نر و یکی ماده آن نر را بسبب آن
ماده رها کردندی و آن ماده را وصیله نام نهادندی الحامی آن
شتر که چون از وی ده بچه فرا کرفتندی او را از کار آزاد کردندی
و رها کردندی تا خود چرا کند الحَبْسُ باز داشتن العَثرُ والعُثورُ
دیده ور شدن الاستِحقاق سزاوار شدن المائِدَةُ
خوان آراسته **سُورَةُ الاَنعام** التَّمکینُ جای دادن
المِدرارُ باران ریزان الاِنشاءُ آفریدن و پیدا کردن

القرطاس کاغذ الحیق فرود آمدن بلا ومکروه الفطر
آوریدن وشکافتن الکشف وابردن اندوه وپرده القهر
خوار کردن الاستماع گوش داشتن الکنان پوشش الاکنة
جماعت الوقر گرانی گوش الاسطورة افسانه الاساطیر
جماعت النأی دور شدن الوقف باز داشتن الوقوف
بایستادن ودریافتن الساعة قیامت البغتة ناگاه گرفتن
التفریط تقصیر کردن الوزر گناه وگرانی الاوزار جماعت
الوزر بار کسی برداشتن اللهو بازی الجحد والجحود
انکار کردن الکبارة بزرگ داشتن النفق نقب وسمج که راه ز

ان تبتغی نفقا فی الارض
منفذا تنفذ فیه الی جوف الارض

دارد

دارد السلم نردبان السلالیم جماعت الطیران و
الطیرورة پریدن الجناح بال الاجنحة جماعت التضرع
زاری کردن الابلاس نومید شدن الاستعجال شتافتن
المفتح والمفتاح کلید الدابر واپسین الصدف و
الصدوف بگشتن الخزینة والخزانة گنجینه الخزائن
جماعت الطرد راندن التفصیل جدا کردن الاستبانة
پیدا شدن السقوط افتادن الورقة برگ درخت الرطوبة
ترشدن الرطب تر الیبس والیبس خشک شدن الخفیة
نهانی الکرب اندوهگین کردن واندوهی که خفه کند الشیعة

کروه هم دل الشِّیعُ جماعت الاذاقه چشایندن الذِّکْرَی
پند الابسال کرو کردن و در خذلان کذاشتن الحَمِیمُ آب
کرم و خویشاوندان الاِسْتِهْوَاءُ سرکشته کردایندن الحَیْرَةُ
سرکشته شدن الحَیْرَانُ سرکردان الصُّورُ شاخی که اسرافیل
دروی در دمد المَلَکُوتُ پادشاهی الجَنَانُ در آمدن شب
الکوکبُ ستاره الاُفُولُ فروشدن ستاره و ماه و خورشید
القَمَرُ ماه البُزُوغ بر آمدن ماه و آفتاب و ستاره التَّوْجِیهُ
روی بسوی کردن الیسع والیسع نام پیغمبریست التَّوْکِیلُ
برکماشتن و کار بکسی کذاشتن الاقتداءُ در پی کسی رفتن القَدْرُ

اندازه

اندازه کردن الغَمْرَةُ سختی الغَمَرات جماعت الهُونُ والهَوَانُ
خوار شدن الهون آسان شدن فُرادی تنها تنها التَّخْوِیلُ
پادشاه کردایندن و خداوند چیزی کردن الفَلْقُ
شکافتن النَّوَاةُ استه خرما النَّوَی جماعت الاِصْبَاحُ
صبحگاه السَّکَنُ آرامگاه الحِساب والحُسْبَانُ شمردن
التَّقْدِیرُ اندازه کردن الاِسْتِیداعُ چیزی بزنهار بکسی
دادن الاَخْضَرُ سبز التَّرَاکُبُ برهم نشستن الطَّلْعُ
شکوفه درخت خرما القِنْو خوشه خرما القِنْوان جماعت
الزَّیْتُونُ معروف الزَّیْتُ روغن زیتون الرُّمَّانُ نار

الاشتباه مانند شدن الاثمار میوه برون آوردن درخت
الینع رسیده شدن میوه الجنیّ بریان الوصف والصفة
نشان دادن الخرق دریدن و دروغ گفتن اللطیف رفق
کننده و دور بین البصیرة بینش و حجت روشن البصائر
جماعت الدروس کهنه شدن السبّ دشنام دادن الاشعار
آگاه کردن التقلیب بیک بر گردانیدن القبل پیش و برابر
و اشکارا الزخرف زر و آرایش الصغی میل کردن
الاقتراف کسب کردن الانثمام تمام شدن الخرص
دروغ گفتن و حزر کردن الظهور آشکارا شدن و دست یافتن

البطون نهان شدن الاکبر بزرگتر الاجرام گناه کردن الرسالة
پیغام الرسالات جماعة الضیق تنگ شدن الصعود و
التصعد والتصاعد بالا بر شدن المعشر گروه المعاشر
جماعت الاستکثار بسیار کردن خواستن الاستخلاف
کسی را خلیفه کردن الاعجاز عاجز کردن الذرء آفریدن الارداء
هلاک کردن الحجر حرام و خرد و کنار رود یا رشود العرش بنا کردن
الزرع کشت کردن و رویاندن الحصد والحصاد درودن
الحمولة شتر بارکش الفرش شتران خرد الضأن میش
المعز بز الاشتمال گرد اندر گرفتن الابل شتر الظفر ناخن

الأظفار جماعت الغنم گوسفند الاغنام جماعت الشحم پیه
الشحوم جماعت الحویة چرب روده الحوایا جماعت
الاختلاط آمیخته شدن الاملاق درویش شدن المفارقة
از یکدیگر جدا شدن القیم راست **سورة الاعراف**
المص انا الله اعلم وافصل منم خدای که میدانم و پیدا میکنم
البیتوتة شب گذاشتن القیلولة نیم روز خفتن الثقیل
گران شدن الخفة سبک شدن المعیشة زندگانی التکبر
گردن کشی کردن و بزرگوار شدن الاغواء گمراه گردانیدن الشمال
دست چپ الذم نکوهیدن الدحر والدحور دور کردن

الملا

الملا پر کردن الوسوسة اندیشه بد در دل آوردن المقاسمة
از برای کسی سوگند خوردن التدلیة کسی را بحیله در کاری افکندن
و چیزی بجایی فرو گذاشتن طفق در استادن الخصف بر
هم نهادن و دوختن الریش والریاش جامه نیکو الریش پر
مرغ البدء ابتدا کردن الزینة آرایش الاستیخار
باز پس شدن الاستقدام در پیش شدن التدارک
دریافتن التفتیح گشاده کردن الولوج بجایی در شدن
الجمل شتر الجمال جماعت السم سوراخ زن الخیاط
والمخیط سوزن الغاشیة پوشش و قیامت الغل کینه

الإيراث ميراث دادن التأذين بانگ نماز گفتن و آواز دادن
الحجاب پرده الحجب جماعه الاعراف بلنديها ميان بهشت
و دوزخ تلقا برابر الاغشاء والتغشية پوشانيدن
الحثيث شتابنده التبارك بزرگوار شدن النشر
پراکنده کردن و زنده کردن و باز کردن نامه الإقلال برداشتن
و درويش شدن السوق راندن النكد اندك چيزی العجب
شگفت داشتن هود نام پيغمبر قوم عاد است الناقة
شتر ماده السهل زمين نرم القصر کوشك النحت تراشيدن
العقر کشتن و پی بريدن و ريش کردن العتو از حد درگذشتن

الرجف

الرجف لرزيدن الجثوم بر سينه خفتن مرغ السبق پيشی گرفتن
العبور بگذشتن و باقی ماندن الامطار بارانيدن باران
الكثر بسيار گردانيدن الغنى والغنية مستغنی و بی نیاز شدن
العفو بسيار شدن البركة افزونی الضحى والضحوة چاشتگاه
الثعبان مار بزرگ الارجاء باز پس بردن الاسترهاب
ترسانيدن اللقف والتلقف زود فرو خوردن البطلان
باطل شدن الالهة پرستش کردن التطير فال بد گرفتن
الطائر عمل از بد و نيك الطوفان آن باران که بهمه جا رسد
الجراد ملخ القمل ملخ پياده الضفدع بزغ الكثاب

بازدادن ریسمان وشکستن دریا الیم دریا التدمیر هلاک
کردن الخلافة استادن بجای کسی که پیش ازوی بوده باشد
التجلی پیدا شدن الدک خرد ومرد کردن الخرور افتادن
الصعق بیهوش شدن الافاقة بهوش آمدن اللوح
تخته الحلی پیرایه الحلی جماعت الخوار بانگ گاو الاسف
اندوهگین شدن العجل والعجلة شتافتن الجر کشیدن
الاشمات شاد کردن دشمن السکوت خاموش شدن
الاختیار برگزیدن الغل بند دست وگردن الاغلال
جماعة الانبجاس روان شدن آب حاضرة البحر آن دیه که برکنار

دریا

دریا بود الحوت ماهی الحیتان جماعت الشروع درآب درآمدن
ودرکاری شدن الشرع پدید کردن البئیس والبئس سخت
التأذن بیاگاهاندن الخلف گروهی که درپی گروه دگر آیند
التمسک چنگ درزدن النتق برکندن الانسلاخ
بیرون آمدن ازچیزی وبگذشتن الاخلاد میل کردن و
جاوید کردن الکلب سگ الکلاب جماعت اللهث و
اللهاث زبان بیرون کردن سگ ازتشنگی وماندگی الالحاد
پیچیدن یعنی میل کردن ازحق ولحد کردن الاستدراج
مهلت دادن المتانة استوار شدن الجنة دیوانگی

الاقتراب نزدیک شدن الارساء برجای داشتن التجلیة
پیدا کردن الحفی مهربان وپیک پرسنده التغشی مجامعت
کردن وخویشتن را بجامه پوشانیدن المرود کذشتن الاثقال
کران بار شدن الصمت خاموش شدن البطش سخت
کرفتن النزع درهم افکندن قومی الطائف وسوسه
الاقصار باز ایستادن الانصات خاموش بودن الخیفة
ترس الاصیل شبانکاه الآصال جماعت سورة الانفال
النفل غنیمت الانفال جماعت الوجل ترسیدن الشوکة
تیزی وسلاح الاحقاق برحق بداشتن وتحقیق دانستن

الاستغا

الاستغاثة فریاد خواستن الربط بستن الرعب بیم و
ترس البنان سر انکشت الزحف کروهی که بانبوهی سوی
دشمن روند التحرف کردیدن التحیز فراهم آمدن الاثخان
والتهوین سست کردن الحول جدا کردن الخصوص
خاص کردن التخطف ربودن الایواء جای دادن الاثبات
ثابت کردن المکاء والمکو شخیو کردن یعنی بانک که از میان
دو لب آید چون آواز سرنای التصدیة دست برهم زدن
الرکم برهم نهادن المضی والمضی کذشتن الغنم غنیمت یافتن
الخمس پنج یک العدوة کرانه رود القصوی دور تر

القُصوى دورتر شدن الرَّكْبُ اسب سواران التَّواعُدُ
یکدیگر را وعده کردن التَّقْلیل اندک گردانیدن الثَّبات
وَالثُّبُوتُ ثابت شدن یعنی استوار شدن البَطَرُ شادی
وتنعم از حد درگذشتن التَّرائی یکدیگر را دیدن النُّکُوص
برگشتن التَّشْریدُ رمانیدن الارْهاب والتَّرْهیبُ
ترسانیدن الجُنُوح میل کردن الاِثْخان بسیار کشتن
الاستِنْصار یاری خواستن **سُورَةُ التَّوْبَة** البَراءة
بیزاری السیاحة در زمین رفتن الاَذان آگاهانیدن
المُظاهَرة هم پشت شدن الحَصْر بازداشتن المَرْصَد

والمرصاد

وَالمِرْصادُ راه فراخ الرَّصْد والرُّصُود چشم داشتن التَّخْلِیَة
رها کردن الاستِجارة زنهار خواستن الاِبْلاغ رسانیدن
الاِلُّ عهد و خویشی الذِّمّة زنهار الارْضاء خشنود
کردن الشِّفاء شفا دادن الوَلیجة دوست خالص
العِمارة آبادانی کردن و آبادان شدن السَّقْی آب دادن
الاستِحْباب دوست داشتن و برگزیدن العَشیرة
خویش نزدیک الکَساد ناروا شدن المَسْکَن جای آرام
المَساکِن المَوْطِن جایگاه المَواطِن جماعت حُنَیْن نام وادیست
میان مکه و طائف الرَّحْب فراخ شدن الاِدْبار پشت

دادن النَّجَاسة پلید شدن العَیلة درویش شدن

الجزیة سرگزید المضاهاة والمضاهة مانند شدن

الاظهار غالب گردانیدن و آشکارا کردن و در وقت نماز پیشین

درآمدن الکنز گنج و گنج نهادن الاحماء گرم کردن الکی

داغ کردن الجبهة پیشانی الجباه جماعت النسع بالس

افکندن المواطاة موافقت کردن الغار سوراخ در کوه

الخفیف سبک القصد آهسک و میانه گرفتن الشقة

سفر دور الاستیذان دستوری خواستن التردد آمد شد

کردن العدة سازکاری الانبعاث برانگیخته شدن التثبیط

درنگ

درنگ کردن الایضاع شتابانیدن الزحوف سلاک شدن

الفرق ترسیدن الملجأ پناهگاه الالتجاء پناه گرفتن

المغارة شکاف در کوه المغارات جماعت الادخال درآمدن

المدخل جای درآمدن الجماح والجموح سرباز زدن اللمز

عیب کردن الغرم والمغرم تاوان دادن المحادة خلاف

کردن الاعتذار عذر خواستن الائتفاک برگردیدن

العدن بجای مقیم ایستادن الاعقاب پاداش دادن واز

پی درآوردن الاعذار عذر درست آوردن الاعرابی

بادیه نشین الاعراب جماعت الجدیر سزاوار المرود

عادت کردن الاعتراف اقرار کردن الخلط آمیختن
الارصاد در راه بان نشاندن التأسيس بنیاد نهادن
الجرف آب کنده رود الانهيار والهور فرو ریختن
المبايعة با کسی بیعت کردن وبیع کردن الأوّاه بسیار
آوه کننده از ترس خدای تعالی یعنی ناله کننده و توبه کننده بزاری
التخلّف واپس ایستاد. الظّما تشنه شدن النّصب
رنجه شدن الوطؤ پیاپی سپردن الوادی جای سیل در میان
دو کوه التفقّه دانا شدن الغلظة درشتی کردن
الاستبشار شادی کردن عام سال الانصراف برگردیدن

الصرف

الصّرف برگردانیدن العنت هلاک شدن **سورة**
یونس علیه السّلم أنا الله أرى منم خدای که می بینم قدم صدق
جای خوش القسط عدل وداد جنّات النّعيم بوستانها
پر نعمت التّعجيل شتافتن من تلقاء نفسی از نزد خود
الفلك کشتی ریح عاصف بادی سخت جهنده البغی
ستم کردن الحصيد درووده كأن لم تغن بالأمس گویا
که درنگ نکرده بودی لا یرهق وجوههم قتر ولا ذلّة
نرسد بر رویهای ایشان گردی و نه خواری القطع پاره المظلم
تاریک التّنزيل جدا کردانیدن التّعارف یکدیگر را

شناختن الاستنباء پرسیدن خبر ای آری شان کار
العزب غایب شدن الغمة پوشیده اللفت بر
گردانیدن الکبریاء بزرگواری التبوء جای گرفتن
الطمس محو گردانیدن الغرق غرق شدن التبوية
جای دادن مبوء صدق جای پاک راست **سورة هود**
الثنی پیچیدن یؤس کفور نا امید ناسپاس فرح فخور شادان
نازان الترك هشتن البخس کاهیدن البینة حجت و گواه
الحزب گروه الاحزاب جماعت المریة شک الاخبات
باز آمدن الاذل خوار الاراذل جمع بادی الرأی اول اندیشه

الالزام

الالزام الزام کردن الازدراء عیب کردن الابتیاس
اندوه خوردن التنور معروف بسم الله مجریها و
مرسیها بنام خداست بردن ان و آوردن آن المعزل گوشه
سآوی الی جبل زود پناه گیرم بکوه حال بینهما الموج مانع
شد میان ایشان موج البلع فرو بردن الاقلاع نگاه داشتن
غیض الماء کم شد آب جودی نام کوه است المدرار باران
الاعتراء رسیدن الناصیة پیشانی النواصی جمع
الجحد انکار کردن جبار عنید گردنکش ستیهنده الاستعمار
زندگانی دادن التخسیر زیان رسانیدن حنیذ بریان کرده

النکرة نشاختن الایجاس دریافتن وپنهان کردن یا ویلتی
ای وای بر من عجوز نازاینده البعل شوهر الشیخ پیر
الروع ترس حمید مجید ستوده بزرگوار یوم
عصیب روز دشوار الاهراع شتافتن الضیف
مهمان اوی الی رکن شدید باز میگردم بعشیره که مرا یاری کنند
الاسراء بردن بشب جعلنا عالیها سافلها گردانیدیم
بالای آنرا زیر آن سجیل منضود مسومة سنگ برهم نشانده
نشانه کرده المکیال کیله المیزان ترازو الرهط گروه الرجم
سنگسار کردن اتخذتموه وراءکم ظهریا فرامیکنید

انزا

انزا واپس پشت خود اعملوا علی مکانتکم کار کنید بر خو و عادت
خود الارتقاب چشم داشتن رقیب چشم دارنده یقدم
قومه پیش می ایستد قوم خود را الایراد در آوردن بئس الورد
المورود بد آبشخورست که در آیند در آن بئس الرفد المرفود
بد عطائیست بخشوده التتبیب هلاک شدن الشقی بدبخت
السعید نیکبخت زفیر ناله شهیق بانگی همچو بانگ خر الجذ
بریدن الرکون میل کردن زلفا من اللیل پاره از شب
اولو بقیة خداوندان تمیز و دین الاتراف متنعم شدن
سورة یوسف
الرؤیا خواب تأویل الاحادیث

تعبیر خوابها عُصْبَة گروه الطَّرْح انداختن الجُبّ چاه
الالتقاط برچیدن السَّیّارة کاروانیان الرَّتْع
چریدن الذّئب گرگ غیابة الجُبّ بن چاه عِشاءً شبانگاه
نَسْتَبِقُ تیر می انداختیم الاستباق پیشی گرفتن در دویدن
و تیر انداختن القمیص پیراهن دَمٍ کَذِبٍ خون دروغ اَدْلی
دَلْوَهُ در چاه گذاشت دلو خود را الغلام کودک ثَمَنٍ بَخْسٍ بولی
چند کهنه زاهِد ترک کننده بَلَغَ اَشُدَّه رسید بمنتهای جوانی
خود المُراوَدَة آمدن و شدن در پی طلب چیزی التَّغلیق در بستن
هَیْتَ لَکَ نزدیک آی الهَمّ قصد کردن القَدّ دریدن

الدبر

الدُّبُر پس الالفاء یافتن السَّیِّد مهتر السَّجْن در زندان کردن
السِّجْن زندان القُبُل پیش الفَتیٰ جوان شَغَفَها حُبّاً
بدل او رسیده است دوستی او اَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکَأً مهیا کرد
از برای ایشان تکیه گاه السِّکّین کارد الاستعصام خود را نگاه
داشتن الصّاغِر خوار الصَّبْو میل کردن العَصْر فشردن
الخُبْز نان الصّاحِب یار الاستفتاء فتوی خواستن
البِضْع از سه تا نه السَّمین فربه السِّمان جمع العِجاف لاغر
خُضْر سبز الافتاء فتوی دادن اَضْغاث اَحْلام
خوابها شوریده. صِدّیق راستگوی دَأْب عادت الغَوْث

فریادرسی کردن العصر فشردن ما باله چیست حال او ما
خطبکن حست حال شما و کار شما زنان الحصحصة
ظاهر شدن حق الاستخلاص خالص کردن جهزهم بجهازهم
بساخت ایشانرا سازایشان نمیر اهلنا برداریم قوت را
ازبرای ایشان الموثق عهد رحل باردان الفقد کم کردن
حمل بعیر یک شتروار زعیم پای اندام وعا، باردان
الاوعیة جمع الاستیاس نومید شدن التفریط تقصیر کردن
لن ابرح الارض هرگز نروم از زمین العیر کاروان تالله
تفتؤ تذکر یوسف بحق خدا که همیشه یاد کنی یوسف را

الحرض پر وضعیف البث نالیدن التحسس جست وجوی
کردن بضاعة مزجاة کالای اندک التثریب سرزنش
کردن التفنید بخرفی منسوب کردن القدیم پیشینه
بشیر بشارت دهنده البدو بیابان کاین بسا
سورة الرعد المر انا الله اعلم و اری
منم خدای که میدانم و می بینم عمد ستون رواسی کوهها نخیل
صنوان و غیر صنوان خرمابنانی از یک اصل رسته و نه از یک
اصل رسته مثلات عقوبتها ما تغیض الارحام
انچه کم کند رحمها مقدار اندازه سارب اشکار روند.

السحاب الثقال ابر گرانبار شدید المحال سخت خصومت
غدو واصال بامداد و شبانگاه زبد ازلب کف برسر آب
آینده جفاء خاشاک مهاد بازگشت طوبی لهم و حسن مآب
خوشا مر ایشانرا و نیکو جای بازگشتن القارعة حادثه الواقیة
نگاه داشتن المحو ستردن **سورة ابراهیم علیه السلم**
التذکیر پند دادن الاهلاک هلاک گردانیدن الاسکان
آرام دادن الخیبة نومید شدن الصدید زرداب التجرع
فرو بردن آب الاساغة بگوارانیدن طعام الرماد خاکستر
یوم عاصف روزی که باد سخت جهد الحدید نو

البروز

البروز بیرون آمدن التبع پس رو محیص جای گریز الاصراخ
بزبان در رسیدن اصل بیخ فرع شاخ الخبیث پلید
الطیب پاک دار البوار خانه هلاک خلال دوستی
یوم تشخص فیه الابصار روزی که خیره شود در وی بینائیها
الاهطاع شتافتن الاقناع برافراشتن الطرف
کنار چشم الهواء خالی مقرنین فی الاصفاد کردن با هم
بستگان در بندها السرابیل پیراهن سرابیل جمع **سورة**
الحجر الالهاء مشغول گردانیدن الامل امید
الشیعة گروه الشیع جمع السلوک در آوردن العروج

ببالا بر شدن سُکِّرَتْ اَبْصَارُنَا بسته اند چشمهاء ما الاستراق
دزدیده گوش باز داشتن شِهَاب پارهٔ آتش رِیَاح لَوَاقِح
آن بادها را گویند که ابر را گرد کند و درخت آبستن ساز د
صَلْصَال گل خشک حَمَاٍ مَسْنُون گل بد بوی متغیر الجَانّ
پدر پریان نار السَّمُوم آتش سخت گرم که در مسامات نفوذ کند
الغِلّ کینه نَصَب رنج وَجِل ترسان کِبَر پیری قانِط نومید
غَابِر بازمانده در هلاک دَابِرَ هٰؤُلَاء بیخ این گروه الْفَضِیحَة
رسوا شدن لَعَمْرُكَ بجان و زندگانی تو الْأَیْکَة بیشه امام
مُبِین راه روشن النَّحْت تراشیدن الصَّفْح درگذشتن

از

سبع المثانی نعمتی

از گناه الخَفْض فرو نهادن الجَنَاح بال عِضِین پارها
اِصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ بجای آور آنچه ترا فرموده اند الیَقِین مرگ
سُورَةُ النَّحْلِ
دفؤ پشم جَمَال زینت حِینَ تُرِیحُونَ و
حِینَ تَسْرَحُونَ سکامی که بماوی میبرید و سکامی که بچرا میبرید
شِقّ الْأَنْفُس رنج تنها الخَیْل اسپان البغال استرها
الحَمِیر خران الإِسَامَة چرانیدن لَحْمًا طَرِیًّا گوشت تازه
الخَسْف بزمین فرو بردن التَّقَلُّب گردیدن التَّخَوُّف
ترسیدن الدُّخُور خوار شدن الرَّهْب پرهیزیدن الوَاصِب
تمام الثَّوَارِی پنهان شدن الدَّسّ در زیر خاک کردن فَرْث

سرگین سایغ خوشگوار نحل مگس عسل اَرذل العمر خسیس ترین
عمر الاحفاد فرزندزادها عبداً مملوکا بنده درمخریده
کلٌّ علی مولیه ای عیال وثقل علی من یلی امره اللح نگرستن
جوّ السماء میان آسمان الظعن سفر کردن الصوف پشم
الوبر پشم شتر الشعر موی بز الاصواف والاوبار و
الاشعار جماعت الاثاث رخت الکن پوشش الاکنان و
الاکنة جماعت الاستعتاب خشنود شدن الوعظ پند
دادن الغزل ریسمان روح القدس جبرئیل فانت فرمانبردار
سورة بنی اسرائیل جاسوا خلال الدیار تردد کردند

درمیان دیار ازبرای قتال کرّة یکبار دیگر التتبیر هلاک گردانیدن
الحصیر زندان وفرش العنق گردن الذم نکوهیدن الدّ حر
راندن الحظر منع کردن التبذیر اسراف کردن المیسور آسان
الاملاق درویش شدن زنوا بالقسطاس المستقیم بکشید بعدل
وراستی لاتقف بازمایست المرح بزرگی الخرق دریدن
الاصفاء برگزیدن النجوی راز عظاما ورفاتا استخوانها
پوسیده وریزیده حدید آهن الانغاض سرجنبانیدن التحویل
بگردانیدن الاحتناک ازبیخ برکندن الاستفزاز
بلغزانیدن الاجلاب گرد کردن خیل ورجل سواران وپیادگان

الازجاء راندن الحاصب بادی که سنک باراند تارة اخری
یکبار دیکر قاصف شکننده التبیع پس رو الخلیل دوست
غسق اللیل تاریکی شب التهجد بیدار بودن النافلة زیادی
الزهوق نیست شدن الخسار زیانکاری نای بجانبه دور
کرد خود را الظهیر پشت الینبوع چشمه الینابیع جمع کسف
پاره قبیلا روی بروی الرقی بالا بر رفتن الخبت ساکن شدن
قتور سخت بخیل الثبور هلاک شدن اللف بهم پیچیدن اللفیف
جماعتی از قبیلها پراکنده المکث درنک کردن المخافتة
پنهان کردن **سورة الکهف** البخع هلاک کردن الجرز

زمینی که کیاه او را بریده باشند الکهف غار فراخ در کوه
رقیم نام کوه یا وادی که غار اصحاب کهف درانجا بوده یا نام ده
ایشان یا نام سک ایشان ضربنا علی آذانهم درخواب کردیم ایشانرا
الشطط کلامی که از حق دور باشد المرفق تکیه کاه التزاور
بکردانیدن القرض بکردانیدن الفجوة فراخای ایقاظ
بیداران رقود خفتکان الوصید آستانه در الورق
درم الاعثار دیده ور کردانیدن رجما بالغیب کمان بردنی
ناپیدا ثلثمائة سنین سیصد سال تسعة نه الملتحد پناه کاه الاغفال
غافل کردانیدن الفرط پیش شدن و بیرون شدن السرادق

سراپرده المهل مس گداخته الشی بریان کردن المرتفق تکیه گاه
التحلیة زیور در بر کردن السوار دست ورنجن الاسورة جمع
الاساور جمع الجمع السندس تنک الاستبرق دبای ستبر دبای ص
الاریکة تخت آراسته الارائک جمع الحف گرد چیزی در
آوردن الحفوف گرد چیزی درآمدن المحاورة والحوار کسی را
جواب دادن البیدودة هلاک شدن الحسبان شمار و تیر کو
الزلق زمینی که پای بر و لغزنده شود الغور بزمین فرو شدن آب
الانتصار داد ستدن الهشیم گیاه ریزه خشک الهشم
شکستن الذرو بر باد دادن الاقتدار توانا شدن المغادرة

ماندن

ماندن الصف رسته الاشفاق ترسیدن البدل
آنچه بدل چیزی ستد العضد بازو و یار الموبق جای هلاک
المصرف جای گریز الجدل پیکار الادحاض باطل کردن
الموئل پناه گاه الوأل والوؤل پناه کردن الحقب
روزگار دراز الاحقاب جمع السرب رفتن الغداء چاشته
الصخرة سنگ الاحداث نو کردن الانطلاق رفتن
السفینة کشتی السفائن والسفن جماعت الارهاق
رسانیدن النکر منکر المصاحبة با کسی صحبت داشتن الاستطعام
خوردنی خواستن التضییف مهمان فرو آوردن الضیافة

میهمانی کردن الجدار دیوار الجدران جمع الانقضاض
بیفتادن ناا الغضب بستم ستدن ذو القرنین نام پادشاه است
الحمئ گرم شدن السد بند یاجوج وماجوج نام گروه تباه کار است
الخرج والخراج معروف الاعانة یاری کردن الردم
بند استوار الزبرة پاره آهن الزبر جماعت الصدف و
الصدف کناره کوه النقب سوراخ کردن الغطا
پوشش الاغطیة جماعت النزل آنچه پیش مهمان نهند
چون فرود آید الفردوس بوستان و بهترین جای در بهشت الحوال
گشتن از جای بجای المداد سیاهی دوات المدد افزونی

سورة مریم

الاشتعال افروخته شدن آتش و
پیدا شدن سفیدی در موی الشیب سفید شدن موی الشقی رنج
بیننده السمی هم نام السوی راست و تمام خلق الصبی کودک
الصبیان جماعت الحنان بخشودن النقی پرهیزکار الانتباذ
یکسو شدن شرقیا جای سوی آفتاب برآمدن التمثل مانند
چیزی شدن الزکی پاکیزه البغی پلید کار الاجاءة بیاوردن
المخاض درد زادن الجذع تنه درخت النسی رکوی حیض وحرها
خوار که او را ببیند از بد السری مهتر و جوی خرد الهز جنبانیدن
التساقط سفتادن الرطب خرمای تر الجنی چیده الجنی

چیدن میوه از درخت الفرّة والفرور روشن شدن چشم الاعمی نابینا
آدمی الفریّ بزرگ و شگفت الاشارة اشارت کردن الملیّ دیر
یکچند الایمن سوی دست راست الغیّ نام وادیست در دوزخ
الاصطبار صبر کردن الجثو بزانو درآمدن الحشر واجب
کردن الندیّ انجمن الرئی دیدار و نهاد و سیرابی و آبداری
کلا نه چنانست الفرد تنها الضدّ ناهمتا و مخالف چیزی الاضداد
جماعت الازّ بجنبانیدن و از جای بردن الوفد گروهی که نزدیک
سلطان روند از جهت مهمی الادّ شگفت الانفطار و التفطّر
شکافته شدن الهدّ شکستن التیسیر آسان گردانیدن الرکز

اواز

آواز نرم **سورة طه** طه ای مرد الشقا رنجه شدن
الثری خاک نمدار القبس پارهٔ آتش الخلع بیرون کردن جامه
و مانند آن النعل معروف طوی نام وادیست الردی هلاک شدن
التوکّؤ تکیه کردن الهشّ برگ از درخت ریزانیدن المآربة
حاجت الحیّة مار السیرة رفتار الضمّ فراهم آوردن الوزیر
دستور العقدة گره و یکی الازر پشت و نیرومند
السؤل خواستن القذف انداختن و دشنام دادن الساحل
کرانه دریا الاصطناع نیکویی کردن و برگزیدن الونی سست شدن
اللین نرم الفرط شتافتن و بر کسی تعدّی کردن شتّی پراکنده

الرَّعْیُ چرانیدن وچریدن النُّهْبَة خود النُّهی جماعة سوی
هموار السَّحْت والاسحات نیست کردن الاستعلاء بلند
وبزرگوار شدن التَّخَیُّل خیال بودن وبگمان افکندن التَّزَکِّی
پاک شدن الیَبَس خشک السّامری نام مردیست زرگر در بنی اسرائیل
اللِّحیة ریش اللُّحی جماعت التَّحریق سوختن الحَرَق سوهان زدن
ودندان از خشم برهم سائیدن النَّسْفُ برکندن وبرباد دادن الزُّرقة
کبودی الازرق کبود چشم الزُّرْقُ جماعت القاع زمین راست و
هموار الصَّفْصَفُ زمین هموار ونرم الامت بلندی الهمس
آواز نرم العُنُوّ فروتنی کردن واسیر گشتن الهَضْم کم کردن چیزی از

حق

حق کسی وگواریدن طعام العَرَی برهنه شدن الضحی بآفتاب آمدن وخوی
کردن البِلَی کهنه شدن الضَّنْک تنگ الملازمة والِلزام
باکسی یا بجایی پیوسته شدن الزَّهْرَة آرایش وشکوفه **سورة**
الانبیاء علیهم السلام الشاعر قافیه گوی القَصْم
شکستن وهلاک کردن الرَّکْض پای زدن ودوانیدن ستور
الخُمُود فرونشستن آتش الدَّمْغ باطل کردن وشکستن سر چنانک
بمغز برسد الاستحسار ماندن شدن الارتضاء پسندیدن
الرَّتْق بستن الفَتْق گشادن الفَلَك چرخ الافلاک جماعت
السَّبْح تصرف کردن در معیشت السِّبَاحة شنا کردن

الکلاءة نگاه داشتن الاصحاب یار کردن و در پناه گرفتن النفخ
دمیدن الخردل سپندان خرد التمثال صورت نگاشتن
الجذاذ پاره پاره النطق والمنطق سخن گفتن النکس نگونسار کردن
البرد سرما و خواب النفش چرانیدن گوسفند بشب بی شبان
و پشم باز کردن التفهیم دریابانیدن اللبوس پوشش و زره الغوص
بدریا فرو رفتن المغاضبة با کسی خشم گرفتن الحدب بالا النسلان
پویدن الحطب هیزم الابعاد دور کردن الحسیس آواز
الفزع بیم و ترسیدن الطی در نوردیدن السجل نامه حکم و نام فرشته است

سورة الحج

الذهول مشغول شدن العلقة

خون

خون بسته المضغة پاره گوشت التخلیق تمام خلق کردن و
کهنه کردن مخلقة صورت پدید آورده هموار و ساده کرده
از نقصان و عیب الطفل کودک خرد الاطفال جماعت الخمود
فرو مردن الاهتزاز جنبیدن البهج والبهجة شاد شدن
البهیج زیبا و باشکوه العطف جانب الاعطاف جماعت الطرف
کرانه المجوسی مغ المجوس جماعت الصب ریختن الصهر گدازانیدن
المقمعة دبوس چماق المقامع جماعت الحریر پرنیان البادی
بیابان نشین البادون جماعت الضمور باریک میان شدن العماقة دور
شدن و ژرف شدن التفث چرک العتیق دیرینه و گرامی

وبزرکوار العتیق والعتیق کوهری شدن وبیک نژاد شدن العتاقة
کهنه شدن التعظیم بزرک داشتن الحرمة الخ نشاید شکستن
آن الوثن بت الاوثان جماعت الزور دروغ السحق دور شدن
البدنة قربانی که بمکه فرستند چون شتر وکاو الاعتراء
تعرض کردن الوجوب واجب شدن وسقادن القنوع خواستن
القناعة خرسند شدن المعتر آنک نیاز نماید ونخواهد التهدیم
بسیار شکستن الصومعة جای عبادت الصوامع جماعت البیعة
کلیسیای ترسایان البیع جماعت التعطیل فرو کذاشتن المعاجزة
برکسی پیشی کرفتن التعجیز عاجز کردانیدن و دور بکی کردن الاخضرار

سبز شدن السطو حمله کردن وعنف کرفتن الذباب مکس
السلب ربودن الاستنقاذ رهانیدن الطلب جستن
سورة المؤمنون
السلالة آنچه از چیزی بیرون کشند
چون آب وماننند آن القرار آرامکاه الفاکهة
میوه الفواکه جماعت الدهن روغن الادهان
جماعت الصبغ نانخورش التفضل فضل وسری جستن
هیهات حه دور است تترى پیاپی المعین آب روان
برروی زمین السمر افسانه کفتن الهجر بیهوده فحش کفتن
الاهجار جماعة النکوب از راه کشتن اللجاج واللجاجة

ستهیدن الهمزة وسوسه الهمزات جماع الهمز
عیب کردن البرزخ بازداشتن بار ومیان دو چیز وانچه میان
دنیا واخرت باشد تا روز حشر النسب خویشی الفلح سوختن
الکلوح روی ترش کردن العبث بازی کردن سورة
النور الجلد تازیانه زدن الشیوع اشکار شدن
الایلاء سوگند خوردن الجنابة پلید شدن الاستیناس
انس گرفتن الغض چشم فرو خوابانیدن واواز فرود اشتن
الخمار مقنعه الجیب گریبان الجیوب جماعت الاربة
حاجت العورة انچه از مردم بازپوشاند الایتم بیوه مرد

وزن

وزن درویکسان بود الایامی جماعت المکاتبة والکتاب
بنده رابدو بازفروختن البغی زنا کردن التحصن عفت
نمودن یعنی پاک دامنی المشکوة روزن که گذارند از بام ودیوار
المصباح چراغ المصابیح جماعت الزجاجة ابگینه
الدری ستاره روشن الدراری جماعت التوقد
افروخته شدن السراب کوراب وآن در نیم روز بیند
الال انچه در بامداد وشبانگاه بیند اللجی دریا ومیغ بسیار
آب الرکام ابر بر بالای یکدگر الودق باران پایی البرد
تگرگ السنا روشنی الاذعان گردن نهادن الحیف

بیداد کردن الظهیرة وقت نماز پیشین وگرم گاه القاعد
زن نشسته از حیض وزادن القواعد جماعت التبرج
خویشتن را آراستن واز خانه برون آمدن الاعرج لنگ
الصدیق دوست الاصدقاء جماعت التسلل از میان
مردم برون آمدن ودر پسها پنهان شدن الملاوذة و
اللواذ در پس یکدیگر پنهان شدن **سورة الفرقان**
الاکتتاب بهر خویشتن نوشتن السوق بازار الاسواق
جماعت التغیظ خشم گرفتن الحجر بازداشتن حجرا محجورا
ناشایسته بازداشته الهباء گرد براکنده که چون آفتاب از روزن

بتابد

نماید الجملة همه التنزیل پیدا کردن وفرستادن آیات
از پس یکدیگر التفسیر روشن کردن معنی الرس چاه
السباة آسایش المرج اندرهم کشیدن العذب
خوش الفرات بهترین آب الملوحة شور شدن آب
الاجاج سخت شور الصهر داماد وخسر وقرابت سبب
نکاح السراج چراغ الخلفة از پس یکدیگر آینده ورونده
وبجای چیزی ایستنده الغرام لازم الغتر والاقتار
والتقتیر بسته بر عیال تنگ کردن القوام راست وبرابر الغرفة
بالاخانه العبث باک داشتن **سورة الشعراء**

ظَلَّتْ ای صارت الفَعَلة کردار التَّعْبید به بندگی گرفتن
ورام کردن الشِّرْذِمَة گروه اندک الانفِلاق شکافته
شدن الفِرْق پارهٔ جدا شده الطَّوْد کوه بزرگ و بلند
الازْلاف نزدیک آوردن وجمع کردن التَّبریز بیرون آوردن
و از همسران خود درگذشتن بفضل الکَبْکَبَة نگونسار کردن
الشَّحْن پر کردن وراندن الرِّیْع جای بلند المَصْنَعَة آبگیر
وحوض بزرگ المصانع جماعت الخُلُق خوی الهَضیم نرم و
لطیف وباریک الفَرَاسة سخت زیرک شدن ونیک روش شدن
ستور الفِرِه فربه وشادکام شدن التَّسحیر بسیار جادوی
کردن

کردن الشِّرْب بهرهٔ آب القَلی دشمن داشتن الاخسار
کاستن الجِبِلَّة گرد بسیار الهِیم والهیمان روی بجای نهادن
وشیفته گشتن بعشق سُورَةُ النَّمْلِ الاصْطِلاء
گرم شدن به آتش الجانُّ مار خرد الاستیقان بیقین دانستن
الوَزْع باز داشتن النَّمْل مور الحَطْم شکستن التَّبَسُّم
نیم خنده کردن الایزاع در دل افکندن التَّفَقُّد جستن الهُدْهُد
معروف سَبا نام قبیله است بیمن و نام شهر ایشانست الخَبْء
پنهان کردن الهَدِیَّة آنچه بکسی فرستند از عطا و قربانی
که بملکی فرستند الهدایا جماعت العِفْریت دیو ستنبه

یعنی بغایت بدی رسیده الطّرف چشم وخشم بر سم زدن التّنکیر
ناشناسا کردانیدن الصّرح کوشک بلند التّمرید هموار
کردن ولغزان کردن القارورة شیشه القوارير جماعت
التّقاسم بایکدیگر سوکند خوردن الحدیقة بستان دیوار کشیده
الحدائق جماعت البهجة خوبی دیدار الکلم خسته کردن
الجمود فسردن الاتقان کار محکم کردن الکبّ بروی افکندن
سورة القصص الفراغ پرداختن وتهی شدن الوکز
مشت زدن التّرقّب چشم داشتن الاستصراخ فریاد
خواستن الائتمار مشورت کردن التّوجّه روی نهادن الذّود
والذیاد

والذّیاد راندن الصّدر والصّدور بازگشتن الاصدار
بازگردانیدن الحجّة سال الحجج جماعت الرّاعی شبان الرّعاء
جماعة الاستیجار بمزد گرفتن الاجیر مزدور الجذوة
پاره آتش الشّاطی کرانه رود الشّواطی جماعت البقعة
پاره از زمین الفصاحة کشاده زبان شدن الرّدء یار
القبح نفرین کردن وازنیکی دور کردن التّطاول دراز شدن
وگردن کشی کردن السّرمد همیشه بهم پیوسته التّوصیل
بیک پیوستن الجبایة گرد کردن النّوء گران وبگرانی برخاستن
وبیفتادن **سورة العنکبوت** النّشا بالیدن وپدید آمدن

مبیغ النشاة آفریدن القلب بازگونه کردن الاستبدا
بیادل شدن العنکبوت کراتنه الخط نوشتن الایواء
مقیم کردن الحیوان جانور و زندگانی که در وی مرگ نباشد
سورة الروم الروم رومیان الروضة مرغزار
الحبر والحبور شادمانه کردن الامساء کشتن و در شبانگاه
شدن الاظهار در وقت نماز پیشین شدن الانتشار پراکنده
شدن الفطرة آفرینش الاضعاف خداوند افزونی شدن
وافزونی کردن وضعیف کردن التصدع پاره پاره شدن
الاصفرار زرد شدن سورة لقمان لقمن نام مرد است

بسیار

بسیار حکمت التصعیر روی گردانیدن الخد رخ الخدود
جماعت الاسباغ تمام کردن الختر غدر کردن الغیث
باران سورة السجدة المهین خوار التجافی یکسو شدن
سورة الاحزاب الجوف اندرون شکم و میان چیزی الاجواف
جماعت الدعی پسر خوانده الادعیاء جماعت الحنجر نای گلو
الحناجر جماعت اللبث درنگ کردن التعویق باز داشتن
یثرب نام مدینه رسول علیه السلم است القطر کرانه چیزی الا قطار
جماعت السلق زبان آوری کردن الاسوة خصلة التحب حری
برخود واجب کردن الصیصیة اندخس یعنی قلعه و برچک حصن

وشاخ گاو الصیاصی جماعت الوقور درخانه نشستن الوقاره
بآرام شدن الوطر حاجت الاوطار جماعت التزویج زناشوی
کردن الاعتداد عدو داشتن وبشمار آوردن الافاءة
مال کسی را غنیمت کردن الاستنکاح طلب نکاح کردن الادناء
نزدیک گردانیدن الجلباب چادر الجلابیب جماعت الارجاف
خبر دروغ افکندن **سورة سبا** التمزیق درانیدن و
پراکنده کردن السبوغ فراخ وتمام شدن السرد زره بوستن و
سخن نیکو راندن الرواح شبانگاه. رفتن الاسالة روان کردن
آب الجفنة کاسه بزرگ الجفنات والجفان جماعت الجابیة

حوض

حوض بزرگ الجوابی جماعت القدر دیگ القدور جماعت
الارض خوردن چوب دابة الارض جانورک چوب خوار
المنسأة عصا النسا راندن بعصا العرم سد آب وموش دشتی
الخمط درخت اراک الاثل شوره گز السدر کنار المباعدة
دور کردن الاحدوثة سخن عجب وافسانه الاحادیث جماعت
التفزیع ترسانیدن المعشار ده یک فرادی یک یک التناوش
گرفتن **سورة الفاطر** القطمیر پوست تنک بر استه
خرما الحرور باد گرم الجدة راه در کوه الجدد جماعت الاحمر
سرخ الحمر جماعت الغربیب نیک سیاه الغرابیب جماعت

اللغوب مانده شدن الاصطراخ فریاد خواستن و خروشیدن
سورة یس الاقماح سر برداشتن و چشم در پیش افکندن
التعزیز عزیز کردن و قوی کردن السلخ پوست باز کردن
و بیرون آوردن چیزی از چیزی العرجون چوب خوشه خرما الصریخ
فریادرس الشغل مشغول شدن الفکاهة خوش منش شدن
الادعاء دعوی کردن و آرزو خواستن الامتیاز جدا کردن
از یکدیگر العهد وصیت کردن و پیمان کردن الجبل آفریدگان
المسخ از صورت آدمی بگردانیدن الشعر سخن معنی دار موزون
با قافیه الاشعار جماعت الرمیم استخوان ریزه الرمة

ریزه

ریزه شدن استخوان سورة الصافات الزجر از کار باز داشتن
و تهدید کردن و بانگ بر ستور زدن تا برود و بمرغ فال گرفتن
المارد دیو ستنبه یعنی بغایت بدی رسیده و معتاد گشته التسمع
گوش داشتن الثقوب روشن شدن اللزوب بر چسبیده شدن
الاستسخار افسوس داشتن التناصر یکدیگر را یاری کردن
الاستسلام گردن نهادن الاشتراک با یکدیگر انباز شدن
الکأس قدحی با شراب الکؤوس جماعت اللذة و اللذاذة
مزه یافتن الغول هلاک کردن الانزاف برسیدن شراب کسی را
و سری شدن و برسیدن آب چاه و مست شدن البیض خایه

مرغ الشوب آمیختن السَّعْث والسَّقَم بیمار شدن الزَّفیف
شتافتن الإزفاف شتابانیدن التَّلّ بروی افکندن
الجَبین یکسوی پیشانی البَعْل نام بت قوم الیاس علیه السلم الإباق
گریختن المُساهَمَة باکسی قرعه زدن الالتقام بگلو فرو رفتن
اللَّوْمة سزاوار ملامت شدن العَراء زمین بی نبات الیَقْطین
درخت کدو السّاحة میان سرای یا درگاه الصَّباح بامداد

سورة ص

وَلاتَ حینَ مَناصٍ نیست هنگام گریز
النَّوْص والمَناص گریختن العُجاب سخت شگفت الاختلاق
دروغ وربافتن الارتقاء ببالا برشدن الوَتَد میخ الاَوْتاد

جماعت

جماعت مِن فَواقٍ یعنی زمان اندک فَصْل الخِطاب پیدا کردن
سخن وجدا کردن القِسط نامه ونصیب الأیْد نیرو التَّسوُّر بدیوار برشدن الاشطاط ستم کردن
واز حد در گذشتن النَّعْجَة ماده میش الاکفال پذرفتار کردانیدن
الخَلیط انباز الخُلَطاء جماعت الصّافِن بر سه دست و پای
استادن اسب و بر کرانه سم چهارم الجَواد اسپ نیک رو الرُّخاء
باد نرم البُرودة سرد شدن الحِنْث سوگند دروغ کردن
بزه مند شدن الاَخْیار برگزیدگان و نیکان التِّرْب
همزاد الاَتْراب جماعت الغَسّاق خون وریم دوزخیان الشَّکْل
مانند الاَشکال جماعت الاقتحام بعنف در کاری شدن لا

مرحبا بهم فراخی مبادا ایشان را التکلف رنج چیزی کشادن
واز خویشتن چیزی نمودن که آن نباشد **سورة الزمر**
التکویر زبر چیزی در آوردن وبرهم نهادن کالا الهیاج خشک
شدن نبات وانکیخته شدن جنک الاقشعرار موی براندام برپای
خاستن و پوستها فراهم آمدن از ترس التشاکس بایکدیکر بدخویی
کردن الاشمئزاز بهم درشدن و برمیدن الاحتساب در
خشم داشتن وشمار آوردن المقلاد والمقلید والمقلد
کلید الزمرة کروه الزمر جماعت **سورة المومن**
الازف والازوف نزدیک آمدن الازفة قیامت

التناد

التناد یکدیکر را آواز دادن التباب هلاک شدن وزیانکار
شدن التفویض کار بکسی باز کذاشتن التحاج بایکدیکر حجت
آوردن الصورت پیکر السلسلة زنجیر السحب کشیدن
السجر پر کردن وتهی کردن وبآتش تافتن **سورة حم سجده**
الغوت روزی الاقوات جماعت الدخان دود الصرصر
باد سخت النحس بداختر شدن فی ایام نحسات در روزهای
شوم الانطاق بسخن آوردن الاستتار در پرده شدن
الاعتاب خشنود کردن التقییض تقدیر کردن وسزا ساختن
الکم غلاف شکوفه الاکمام جماعت العریض پهن یعنی بسیار و همیشه

سورة الشوری الجارية کشتی الجواری جماعت العلم کوه
ونشان الاعلام جماعت الرکود ایستادن آب وباد وکشتی الایباق
هلاک کردن الشوری مشورت العقیم نازاینده وبادی
منفعت سورة الزخرف الاقران توانستن التنشية
پروردن وپالابیدن العشی والعشواء اعراض کردن السوار دست
ورنجن الاقتران قرین شدن الایطاف بخشم آوردن الصد
بانک کردن الصحیفة کاسه پهن الصحاف جماعت الکوب کوزه بی
دسته الاکواب جماعة التقتیر سست کردن الابرام
استوار کردن سورة الدخان الرهو آرامیدن الزقوم

نام

نام درختیست در دوزخ الغلی والغلیان جوشیدن العتل
بدرشتی کشیدن الاخور والحوراء آنک سیاهی چشم وی
سیاه باشد وسپیدی وی سپید باشد الحور جماعت سورة
الجاثية الدهر روزگار الدهور جماعت الاستنساخ
نسخت گرفتن سورة الاحقاف الاثارة بقیه علم که روایت
کرده شود از پیشینیان البدع نو التجاوز درگذشتن از گناه
وبگذشتن از چیزی الحقف توده ریگ کژ الاحقاف جماعت
العارض ابر پیش آینده که سایه افکند الاستقبال پیش رفتن
العی اندر ماندن اولو العزم خداوندان صبر سورة محمد

صلی الله وسلم علیه الوثاق بند التعریف
شناسا کردانیدن وبر عرفات استادن التعس هلاک شدن
الاسون ازحال بکشتن آب التغییر ازحال کشتن العسل
انکبین التصفیة روشن کردن وصافی کردن المعا روده
الامعاء جماعت انفا اکنون الشرط نشان الاشراط
جماعت الاصمام کر کردن الاعما کور کردن القفل معروف
الاقفال جماعت الاسخاط بخشم آوردن الضغن کینه
الاضغان جماعت الاخفا الحاح کردن درسوال سورة
الفتح التقدم درپیش شدن التوقیر بزرگ

داشتن الاظفار ظفر دادن المعرة رنج وسختی وکناه
التنزیل پراکنده شدن الحمیة رشک حمیة الجاهلیة
رشک روزکار کافری التحلیق سرستردن التقصیر کم
کردن ازموی وکوتاه کردن وپستی کردن الشطا اول برک
کشت الایزار بزومند کردانیدن سورة الحجرات
الامتحان آزمودن الحجرة معروف الحجرات جماعت
التحبیب دوست کردانیدن التکریه دشمن کردانیدن التنابز
یکدیکر را بلقب بد خواندن الاغتیاب غیبت کردن یعنی از پس
بد کفتن الشعب قبیله بزرک الشعوب جماعت القبیلة

گروه مردم ازیک پدر القبائل جماعت اللیت والالت

کم کردن **سورة ق** المریج شوریده البهجة زیباشدن

وشادشدن التبصرة والتبصیر بیناکردانیدن وعبرت

نمودن الباسوق الاعیا ماندهکردن وماندهشدن حبل

الورید رگ گردن اللفظ گفتن وازدهن بیفکندن العتید

حاضر الحید والحیدودة بگشتن الاطغاء طاغی کردانیدن

الامتلاء پرشدن التنقیب اندرشهرگشتن **سورة**

الذاریات الوقر بارگران الاوقار جماعت التقسیم

بخش کردن الحبك کهکشان السهو غافل شدن الهجوع خفتن

الحرم

الحرم والحرمان بی روزی کردن الصرة بانگ الصك

زدن وکوفتن وحک کردن النواصی یکدیگر را وصیت کردن

الذنوب بهره **سورة الطور** الرق آن پوستی که بروی

نویسند البیت المعمور خانه ایست در آسمان چهارم برابر کعبه

المور بگردانیدن الدع بعنف راندن التاثیم بزه نسبت کردن

الکهانة اخترگوی شدن المنون مرگ ریب المنون حوادث روزگار

التقول سخن بربافتن برکسی السیطرة برگماشته شدن

سورة النجم النجم ستاره وپروین وگیاه بی ساق

المرة نیرو التدلی سخت نزدیک شدن وفروهشته شدن

قاب قوسين مقدار دو كمان المرى جحود كردن وبيك
بدوشيدن چيزى اللات نام بتيست كه قوم ثقيف آنرا
پرستيدندى منات سنگى بود كه هذيل وخزاعه آنرا پرستيدندى
الضيزى جور كردن ونقصان كردن الصيزى كج وكم اللمم
گناه خرد الجنين بچه اندر شكم الاجنة جماعت الاكداء
بريدن عطا الاضحاك خندانيدن الابكاء گريانيدن
المنى تقدير كردن ومنى بيرون آوردن الاقناء سرمايه دادن
الشعرى نام ستاره ايست كه بنى خزاعه آنرا پرستيدندى الاهواء
انداختن وقصد كردن التمارى بشك آوردن وبا يكديگر ستهيدن

السمود

السمود بازى كردن وغافل شدن وسرود گفتن **سورة القمر**
الاستمرار قوى واستوار شدن وهميشه بودن الازدجار
سرباز زده شدن وپند گرفتن الانهمار ريزه شدن آب
الدسار ميخ آهنين وليف كه تخته كشتى را بدان استوار كنند
الدسور والدسر جماعت العجز بن درخت الاعجاز جماعت
الانقعار از بيخ بركنده شده السعر ديوانگى الاحتضار
حاضر آمدن التعاطى گرفتن وبيكديگر دادن الاحتظار
حظيره ساختن از شاخ درخت التصبيح بامداد آمدن ادهى
سختر وتلختر المرارة تلخ شدن الاستطار نوشتن

سورة الرحمن العصف برگ کشت الریحان
روزی وسپرغم الفخار سفال المارج زبانهٔ آتش بی دود
المرجان معروف ومروارید خرد الجوار المنشآت
کشتیهای بادبان برکشیده الفنا نیست شدن الجلال و
الجلالة بزرگوار شدن الثقلان آدمی وپری النفوذ
والنفاذ گذشتن تیر ازانچه بران آید وروان شدن فرمان
الشواظ زبانهٔ آتش النحاس دود وروی گداخته الوردة
گلگون الدهان ادیم سرخ الفن شاخ الافنان جماعت
الطمث مجامعت الیاقوت معروف الادهمام سیاه

نمودن

نمودن کشت ازغایت سیرابی النضخ آب ازچشمه جوشیدن
الخیرة زن برگزیده الخیرات جماعت الخیمة معروف الخیام
جماعت الرفرف بالش وبساط گرانمایه ومرغزار العبقری
جامهای گرانمایه سورة الواقعة الواقعة قیامت
الرج جنبانیدن البث خرد ومرد کردن الانبثاث
پراگنده شدن المشأمة سوی دست چپ الثلة گروه
الوضن بجواهر مرصع کردن التصدیع پراگنده کردن
وشکافتن ودردسر رسانیدن التخییر برگزیدن الخضد
خار از درخت زدن الطلح درخت موز السکب ریزانیدن

آب السّکوب ریخته شدن العروب زن شوی دوست
العرب جماعت الیحموم دود سیاه الاهیم شتر
تشنه زده الهیم جماعت التفکّه سکفتی نمودن الاغرام
تاوان زده کردن وسخت حریص کردانیدن المزن ابر سفید
الایراء بیرون آوردن آتش از آتش زنه الاقواء خالی شدن
سرای الادهان مداهنت کردن الحلقوم نای کلو الرّوح
راحت وآسانی **سورة الحدید** الاقتباس کرفتن علم
وروشنایی آتش الالتماس جستن السور بارو التفاخر
بایکدکر فخر کردن التکاثر بایکدکر نبرد بسیاری قوم ومال کردن

الکفار

کشاورز الکفّار جماعت الرّهبانیّة زاهدی ورزیدن
سورة المجادلة الاشتکاء نالیدن وکله کردن
التحاور بیکدکر را جواب دادن التماسّ یکدکر را بسودن التّنا جی
بایکدکر راز کفتن الانتجاء راز کفتن التفسّح فراخ نشستن الجنّة
سپر الموادّة والوداد بایکدیکر دوستی داشتن **سورة**
الحشر الحصن پناه کاه وجای استوار الحصون
جماعت الاخراب والتخریب ویران کردن الاعتبار
پند کرفتن الجلاء از وطن بیرون رفتن واز وطن بیرون کردن
اللینة درخت خرما جز عجوه وبرنی الایجاف پویانیدن

ستور الرکاب ستوران که بر نشستن را شاید الدولة آنچه
دست بدست داده شود الخصاصة درویشی و بدحالی
التحصین استوار کردن التصدع شکافته شدن **سورة**
الممتحنة المعاداة باکسی دشمنی کردن العصمة رسن
سورة الصف الرص استوار کردن بنا و تنگ در بریکدیگر
آوردن **سورة الجمعة** الجمعة آدینه **سورة المنافقون**
الخشب چوب الخشب جماعت التسنید چوب بدیوار
اندرون نهادن التلویة بیک بجنبانیدن **سورة التغابن**
التغابن با یکدیگر غبن آوردن الاستغناء بی نیاز شدن

سوره

سورة الطلاق الوجد طاقت و توانگری
التضییق تنگ کردن و کار تنگ گرفتن التعاسر
با یکدیگر دشوار گرفتن **سورة التحریم** التحلیل و التحلة
سوگند راست کردن و حلال کردن الثیبة زن شوی
کرده الثیبات جماعت توبة نصوحا بازگشتن راست
و خالص **سورة الملک** تبارک بزرگ و پاینده است
و پایندگی بسیار است بیده بقبضه قدرت اوست
الفطر شکافتن الحسیر کند و بازمانده الحسر کند شدن
بصر التمیز از یکدیگر جدا شدن المنکب کرانه زمین المناکب

جماعت النکیر اسم من الانکار الاکباب بروی افتادن
سورة ن النمیم والنمیمة سخن چینی کردن
العتل درشت خوی شدن الزنیم حرام زده الوسم
داغ کردن الخرطوم بینی الصرم ارکس بریدن وبریدن
بار خرما ودرودن کشت الصریم بریده ودروده الاستثناء
ان شاء الله کفتن التلاوم یکدیکررا ملامت کردن الحرد
اسک کردن الازلاق لغزانیدن سورة الحاقة
الحاقة قیامت الحسم بریدن وداغ کردن الصرع
افکندن الوعی یاد کردن ونکاه داشتن الوهی دریده شدن

الارجاء

الارجاء کرانه القطف بار درخت القاضیة مرک
الذراع کز الحض براکیختن الغسلین آبخه یالاییداز
اندام دوزخیان التقول کفت الاقاویل جماعت سورة
المعارج العهن پشم رنکین الفصیلة دوده مان اللظی
زبانه آتش ونام درکیست در دوزخ الشوی کرانهای دست
وپا، وپوست الایعاء دربار دان کردن الهلع سخت حریص
شدن وسخت جزع کردن العزة کروه العزین جماعة الایخاض
شتافتن سورة نوح المجاهرة والجهار اشکارا
کردن الوقار بزرکواری الطور بار وکونه الاطوار جماعت

البساط گستردن البسط جماعت وُدّ وسُواع ویغوث
ویعوق ونسر نام بتانیست که از قوم نوح باز مانده است
وعرب آنرا می پرستیدند دیّارا هیچکس سورة الجنّ
الجدّ عظمت الشطط دوری القِدة گروه نرنم دل
جدا کرده از یکدگر القِدد جماعت الحراسة پاسبانی
کردن ونگاه داشتن القسوط بیداد کردن التحرّی صواب
جستن الغدق آب بسیار الصعد سخت دشوار لُبدا
گروهان انبوهی کننده سورة المزّمّل التزمّل خویش را در جامه
پیچیدن ناشئة اللیل برخاستن شب التبتّل کار خالص

کردن

کردن خدایرا التبتیل دل از دنیا بریدن التمهیل زمان دادن
النِکل بند الانکال جماعت الغُصّة مرحه در گلو ماند
الغُصَص طعام در گلو ماندن الکثیب توده ریگ المهیل
فرو ریختن الوبیل سخت وناگوارنده الاشیب سفید سر
شدن الشیب جماعه سورة المدّثّر التدثّر جامه
بخویشتن در گرفتن الناقور صور الوحید تنها التمهید
گسترانیدن الصعود بالا بر شدن التفکّر اندیشه کردن
العبوس والبسور روی ترش کردن الابقاء باقی داشتن و
بر کسی شفقت کردن اللوّاح رنگ بگردانیدن الاسفار

روشن شدن رهینة گروست یعنی موقوفست بهر
شمار الاستنفار رمیدن ورمانیدن وبرون شدن جوستن
القسورة شیر وتیرانداز التنشیر بیک پراکنده کردن
سورة القیامة الفجور بی سامانی کردن ودروغ گفتن
البرق خیره شدن چشم البرقان درخشیدن الوزر پناه
گاه معاذیره عذرهای وی النضرة تازه روی کردن و
تازه روی شدن الفاقرة کار سخت بزرگ که مهره
پشت را بشکند الفقر پشت کسی شکستن الترقوة
چنبر کردن التراقی جماعت الرقیة افسون کردن الالتفاف

درهم پیچیدن ودرهم شدن گیاه وشاخ درخت التمطی بر خوشتن
نازیدن وخرامیدن السدی فروگذاشته **سورة الانسان**
الامشاج آب مرد وخون زن آمیخته المشیج آمیختن المزاج
آمیزش والچه قوام آدمی بدانست الکافور معروف ونام چشمه است
در جنت النذر الچه بر خود واجب کنند الاستطارة
پراکنده شدن القمطریر سخت الزمهریر سرمای سخت
الاناء آسبوی الآنیة جماعت الاوانی جمع الجمع الزنجبیل
معروف ونام چشمه است در بهشت السلسبیل آسان گلوفرو
شونده ونام چشمه است در بهشت **سورة المرسلات**

التوقيت وقت نهادن المكين استوار الكفت فراهم آوردن
الكفات فراهم آورنده الشموخ بلند شدن الشعبة شاخ
الشعب جماعه اللهب زبانه آتش القصر كوشك الجمل
شتر نر الجمالة جماعت الجمالات جمع الجمع الجمالة ريسمان
كشتى الاصفر سياه كه بزردى زند الصفر جماعه سورة النبا
الوهجان درخشيدن الوهاج تابان الاعصار نزديك
كشتن ابر باريدن الثجيج رخنه شدن آب الثجاج ريزان
الفافا درهم پيچيدن درختان الموافقة والوفاق درخور آمدن
وباكسى موافقت كردن الكعوب نارپستان شدن زن الدهاق

پر

پر وپيالى الصواب درست وراست سورة النازعات
النشط كشادن كره برفق الراجفة نفخه نخستين الرادفة
نفخه دومين الوجيف طپيدن دل وپوهابيدن ستور الحافرة
اول كار النخر پوسيده شدن استخوان الساهرة روى زمين.
السمك آسمانه الاغطاش تاريك كردانيدن الدحو
كسترانيدن الطم غلبه كردن الطامة قيامت سورة
عبس التصدى پيش باز آمدن التلهى بازى كردن
وخويشتن را مشغول كردن از چيزى السفر نوشش الاقبار
دركور كردن الاغلب ستبر كرده الغلب جماعه الاب

چراگاه الصَّخ کردکردن القَضْب سپیدیها الغَبَرَة گرد
سورة التکویر الانکدار فرو ریخته شدن العِشار
شتر ده ماهه آبستن العِشار جماعت الوحش چهارپای دشتی
التسجیر آتش افروختن الوءد زنده درگور کردن الکشط
بازبردن چیزی از روی چیزی التسعیر آتش افروختن
الخُنَّس بازپس شوندگان الخنوس بازپس شدن و پنهان شدن
الکنوس در آشیان شدن آهو العسعسة تاریک
شدن شب و پشت بدادن آن و نزدیک آمدن آن التنفّس پراکنده
شدن نور صبح و دم زدن الظنین تهمت زده الضنین بخیل

سوره

سورة الانفطار الانتثار افشانده شدن البعثرة
سوزانیدن و زیر و زبر کردن التعدیل راست کردن الترکیب
چیزی اندر جایی نشاندن **سورة التطفیف** التطفیف
کم نمودن الاستیفاء تمام شدن الرقم نوشتن الرین
غلبه کردن گناه بر دل و خواب بر چشم الرحیق شراب خالص
الختام مهر و پایان کار المسک مشک التنافس رغبت
کردن تسنیم چشمه ایست در بهشت التغامز با یکدیگر بچشم
اشارت کردن التثویب پاداش دادن و پیاپی خواندن
سورة الانشقاق التخلی خالی شدن الکدح کار کردن

الحور بازگشتن و کاسته شدن الشفق سرخی که پس از فرو
شدن آفتاب بدید آید سوی مغرب الوسق گرد کردن و راندن
و برداشتن الاتساق فراهم آمدن و تمام شدن الطبق معروف
الاطباق جماعه سورة البروج الاخدود
شکاف در زمین سورة الطارق الطارق ستاره صبح
الطرق بچوب زدن پشم و پنبه الدفق ریزانیدن آب
التریبة استخوان سینه الترائب جماعه الرجع باران
الصدع شکاف و گیاه الهزل بیهوده سورة الاعلى
الاقراء خوانا گردانیدن التجنب دور شدن سورة الغاشیة

الضريع

الضريع خار خشک زهردار الاسمان فربه کردن النمرقة
بالش النمارق جماعه الزربیة بساط برگزیده و پهناور
الزرابی جماعه السطح گسترانیدن المسیطرة برگماشته
شدن سورة الفجر الشفع جفت و الوتر طاق الجوب
بریدن و قطع کردن مسافت السوط تازیانه التنعیم بناز
پرورانیدن اللم گرد کردن الجم بسیار الایثاق استوار
بستن و بند کردن سورة البلد الکبد رنج و سختی معیشت
اللبد بسیار بر هم نهادن الشفة لب النجد راه بربالا
العقبة بلندی بلند و سخت فلا اقتحم العقبة نگذشت

برنج وسختی ازبلا الفك والانفكاك ازاد كردن وشكستن و
كروباز ستدن المسغبة گرسنگی المقربة خویشی المتربة
درویشی الایصاد بستن در سورة الشمس التلو
از پی کسی رفتن الالهام اندر دل افکندن التدسیة
پنهان کردن وکم نام کردن السقیا آبخوار الدمدمة
هلاک کردن وخشم گرفتن سورة اللیل التلظی زبانه
زدن آتش التجنیب دور کردن سورة الضحی السجو
آرمیدن شب ودریا التودیع بدرود کردن سورة
الانشراح الانقاض گران بار کردن سورة التین

الش

التین انجیر التقویم راست کردن سورة العلق
السفع کشیدن وسوزانیدن وسیاه کردن النادی
انجمن الزبانیة دوزخ بانان واحدها زبنیة سورة
القدر لیلة القدر شب اندازه کردن کارها سورة
البینة الانفکاك جدا شدن وازاد شدن سورة الزلزال
اثقالها گرانیها مردگان وگنجها سورة العادیات العدو دویدن
الضبح آواز نفس اسب در وقت دویدن القدح آتش زدن ودر
کار کسی خلل آوردن الاغارة غارت کردن النقع گرد الوسط
والسطة درمیانه شدن الکنود ناسپاس التحصیل گرد کردن

وپیدا کردن سورة القارعة الفراش پروانه سورة
التکاثر الزور والزیارت زیارت کردن المقبرة گورستان
المقابر جماعه سورة العصر العصر روزگار و نماز
دیگر سورة الهمزة الهمزة بدگوی از پس اللمزة
عیب کننده در روی التجمیع گرد کردن التعدید شمردن
الحطم شکستن التمدید و بیک کشیدن سورة الفیل
الم تر آیا ندیستی الفیل پیل التضلیل ضایع گردانیدن
ابابیل گلهای مرغان سورة قریش الایلاف
سازواری دادن قریش نام قبیله است الرحلة کوچ کردن

الشتا زمستان الصیف تابستان سورة الماعون
ارایت آیا ندیستی الماعون قماش خانه چون دیگ و تبر و
مانند آن سورة الکوثر الکوثر نیکی بسیار و نام حوض
در بهشت النحر شتر کشتن و بر سینه زدن و دست راست بر
پشت دست چپ نهادن در نماز الابتر دم بریده و بی
فرزند سورة تبت الحطب هیزم الجید گردن المسد
لیف سخت تافته سورة الاخلاص الصمد پناه نیازمندان
الکفو مانند سورة الفلق الفلق سپیده دم الغاسق
شب تاریک الوقوب در آمدن تاریکی شب النفث

دیو وسوسه کننده الوَسْوَاسُ **سُورَةُ النَّاسِ** در دمیدن

یعنی اندیشه بد در دل افکند الْجِنَّةِ پریان

تم الکتاب بعون الله